

# قیام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

علی شاکری

## رژیمی که مخالفان را می کشد، لوزان است

روز (۲۳ دسامبر) گذشته شادروان سرهنگ عزیزمرادی افسر شجاع و وطن پرست ارتش ملی ایران عضو هیئت وقت ملی ایران در کشور ترکیه با رگبار گلوله های آذکشان جمهوری اسلامی از آراد آمد. با قتل افسر مین پرست دیگر خونریزی سرگرد ساهوردی لوجده میسر از این حادثه و سرهنگ عزیز مرادی دومین نظامی عضو هیئت است که طی ماههای اخیر در ترکیه بدست تروریست های جمهوری اسلامی شهید می شد.

در مقابل این ساجت وسی کیری در کشتار غافلگیرانه مخالفان در خارج از کشور و بیوژه نظامیان شجاع نضت با یکدیگر رسید که رژیم آقای خمینی از جبهه می ترسد که می گویند بدین وسیله وحشت را از خود زایل سازد. آنچه آراش سران رژیم را برهم زده و آنسان را سراسیمه به ارتکاب چنین جنایاتی وادار ساخته چیست، چرا که با کمی دقت روشن می شود که اینگونه اعمال و تشبثات با برخی از سخنان و دعای رژیم که هرروزه از زبان زعمائیان بگوش می رسد بالکل متناقض است. این دعوی سران رژیم در باره تشبثات و پایداری حکومت آنان است. روزی نیست که بلشیدکویان حکومت با مناسبت و بی مناسبت درباره تشبثات خود داد سخن ندهند و فریاد گوشخراش خود را در این باره برآوردند. آقای خامنه ای رئیس مجلس، دوسر دسته رفستجانی رئیس مجلس، دوسر دسته اصلی باند های رژیم و بالاخره خود آقای خمینی از جمله کسانی هستند که هیچگاه در خطبه های خود از یادآوری تشبثات و پایداری رژیم و آینده درخشان

شهادت در صفحه ۲

هادی بزاز

## مایه های مشروعیت در اپوزیسیون ملی

کفتنی (بسیار سرجسته ای) در مواضع رهبری و انتخاب و تشخیص رهنمودها و تاکتیک ها ندارند. چرا که رهبری درخشان از سرزها - مدادم به آنها هم و نیروهای که در داخل کشور دست اندرکارند، نیا زنده است و عهده تعهدات خود را با پشتوانه ای همین الهامات شکل می دهد. صورت عمل نا حدودا بیل ملاحظه ای به آن چه در فراتر از دوره ای انتقال می گذشت شبیه شده است.

فردا در این مقاله شرح جزئیات نیست که از قلمرو اندیشه تا قلمرو عمل مسلما "دفتر قلمرو را شامل می شود از انبوه آن مسائل متنوع (والیته

حوزه های فعالیت "اپوزیسیون ملی" به دو جنبه ای کاملاً مشخص و در عین حال پیوسته (داخل کشور و خارج کشور) تقسیم شده است. درک خصوصیات این دو جنبه به اعتبار شرایط حاکم بر هر یک دشوار نیست. هدف، روشن است (براندازی رژیم فاشیستی - مذهبی و استبداد حاکمیت ملی و شروع تجربه دیمکراسی). "هدایت از بیرون و حرکت از درون" یکی از الزاماتی است که شرایط حاکم بر ایران تحمیل کرده است و بی درنگ باید افزود: این هرگز به معنای آن نیست که نیروهای درونی سهم برجسته و

شهادت در صفحه ۴

مراسم تشییع و تدفین بیکر سرهنگ عزیز مرادی

## ادای احترام و آخرین وداع

سرهنگ عزیز مرادی، همرسرهنگ شهید، با قدم های استوار به سوی میکروفون رفت و خطاب به جمعیت گنجینه که در کورستان حضور یافته بودند گفت: "اجازه می خواهم پیش از خواندن پیام جناب آقای دکتر ساروخان بر حمدار واقعی مبارزه برای آزادی گرفتن ایران، از همه شما - روران عزیز که در مراسم تشییع جنازه همسرم شرکت فرموده اید، تشکر کنم. بگذارید همه ما اشکهايمان راهبره ما بیکرهای پاک سران از دست رفته مان به ایران عزیز برسانیم.

بگوش می رسد بالکل متناقض است. این دعوی سران رژیم در باره تشبثات و پایداری حکومت آنان است. روزی نیست که بلشیدکویان حکومت با مناسبت و بی مناسبت درباره تشبثات خود داد سخن ندهند و فریاد گوشخراش خود را در این باره برآوردند. آقای خامنه ای رئیس مجلس، دوسر دسته رفستجانی رئیس مجلس، دوسر دسته اصلی باند های رژیم و بالاخره خود آقای خمینی از جمله کسانی هستند که هیچگاه در خطبه های خود از یادآوری تشبثات و پایداری رژیم و آینده درخشان

بقیه در صفحه ۲

## جنازه سیاسی

هر که اویددل است و بیدکار است کرچه زنده است کم زمرده را است حکیم سنا

وقتی آقای سید ابوالحسن بنی صدر به رحمت ایزدی سیاسی بیست. تا بدید بکنید انداز ره بیده تا - سف نخورد. فکسر بغرما شید، در این اوضاع نا هنجار که هر روز عمو از سوید میا رکندمان می آید و خنده از لب ها ترا بر کرده است، وجود این سید تحلیل القدر تقریباً "نظا و سلطه" نثری همان بود. با کارهای مصحکی که می کرد، شخص حرف های مصحکی که میزد کاهی ما را می عبادند: "من رئیس جمهوری منبخت اکثریت مردم ایران بودم" - "تنوری اقتصاد توحیدی من سید نظا می نوانست اقتصاد ایران را، که اقتصاد جهان را نجات بدهد" - "من براتسوایر اقتصاددان بزرگ و مشهور در سطح بین المللی را مصفا عد کردم که شوروی های اقتصادیز یک باباسی نمی آورد" - "سی به خمینی، در عین قدرش در قم، جلوی ده نفر آدم کفتم بومسلمان نیستی" - "من همچنان رئیس جمهور منتخب مردم هستم و مسعود رجوی را به شخص پوزیری برکزیدام" ... و خیلی از این قبیل حرف ها که ما را با انبار فشی که بدون می کشیدیم، یک کفی می خداند.

بقیه در صفحه ۲

## اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران

اجلاس عادی شورای نهضت مقاومت ملی ایران، ساعت ۱۰ روز سید ۲۱ دیماه ۱۳۶۴ برابر با ۱۱ آبان ۱۹۸۶، با حضور دکتر ساروخان ساروخان رهبر نهضت، تشکیل شد.

صل از ورود در دستور جلسه، دکتر ساروخان رهبر نهضت از مذاکراتی های سربازا ساحه وطن، سرهنگ هادی عزیزمرادی و افسران دیگری ارتش و مقاومت ملی ایران، که در ماههای اخیر، بدست آدمگان خمینی به قتل رسیده اند، تجلیل کرد و افزود که اینان مظهر و نمونه جانیازی افسران جوان ارتش ملی ایران در راه رهایی میهن هستند. سپس به پیشنهاد رهبر نهضت، حاضرین در ادای احترام یک دقیقه سکوت و عتاب کردند.

آنگاه نوری وارد دستور شد. استاد دکتر ساروخان رهبر نهضت از فعالیت های درون مری و بیرون مری نهضت با اطلاع اعضاء شورای رسانید سخن شورنی بدیهد و بررسی مسائل روز، طبق دستور جلسه، برداشت.

این جلسه در ساعت ۱۸ پایان یافت.

نگاهی دیگر بر آن سی و هفت روز

## ... وانکه گفت: نه!

در صفحه ۶

● ● ●

## ییبی:

## هرگز یک سرهنگ

در صفحه ۷

# ادای احترام و آخرین وداع

سیداصحدا

خانم عزیزم را دی، آنکاه، پیام  
دکتر شایسته و سرخوش را به این شرح  
برخواند:  
همزمان عزیز،  
با این شعر مولوی که یکی از  
بزرگترین افتخارات فرهنگ  
ایران و جهان است، شروع  
می کنم.  
مرگ را دانم ولی تا گوی دوست  
راه اگر سزودیک ترداری بگو

ما امروز در گرام گرم میبارزه  
ایران پرستان با نیروهای  
اخریستی ملایان جنا پیتکار که برای  
نابودی کشورمان در تلاشند، بیسه  
دور تا دوری گرد آمده ایم، کسه  
درون آن یکی از مظلوم مسلم  
میهن پرستی و نمونه با رزنهاست  
و دلبری آرمیده و با چشم نگران  
برای آزادی ایران به یک پیک  
ما درسی از خود گذشتگی می دهد.  
اگر واژه سربا ز وطن و افسردگان  
واقعیت پیدا کند، بدون سردید  
در قالب سرهنگ های عزیزم را دی  
محم خواهد شد. از سال پیش که  
اورا شناختم هر روز، هر دقیقه به  
ارزش های والای او بعنوان یک  
ایرانی اصیل - یک سربا ز میمانند،  
اعتقاد بیش تر و ایمان را بخ تری  
پیدا کردم، چیزی که او بیخ از همه  
ما داشت وفاداری و یک رنگی بود،  
نه یک روز نه یک ساعت یک پیک  
آینده خود کسانش بود، نه یک  
لحظه از زیر بار مسئولیت بهر دلیل  
و بهر تقدیر نا خالی گورد. در  
مدت شش سال جانبا زی، قبا نویسا  
پیمود دهها هزار کیلومتر با  
هوای بیا - با اتومبیل - پیاده  
تمام ما، موریت های پر مخاطره را  
با کلاه و روئی و آرمش و تواضع  
بجان خرید. از کمال آگاه بود  
به من می گفت که برای آزادی ایران  
وسریله ای ارش آینه ایران فدا  
خواهد شد و در این راه منزلی بخود  
راه نمی داد.

فدا گاریپای او با مبارزات مستمر  
نهضت مقاومت ملی پیوندنا گسستی  
داشت. پس عجب مدارید که یک  
عنصر حقیر و مضحک، فرزند پیک  
آخوند فدملی و خمینی پرست  
کسی که قبل از سقوط در لجنزار  
بی آبرویی چند صبا می خود را  
ایران مدار تصور می کرد، بسا وای  
چند بنویسد. این سخنان از طرف  
چنین موجوداتی فقط عظمت و  
اصالت مبارزه ملی گرایان و  
درخشندگی شخصیت سرهنگ عزیزم را دی  
را تاشد می کند.

ما امروز به گوش جان پیام و  
ندای این سربا ز شجاع را می شنویم،  
او در حیات کوتاه و پر ماجرای خود  
اندزهای پر بهائی بیما داد:  
- نخست آنکه اگر یک ایرانی،  
آزاده، سربند و ملی گران باشد،  
اصالت و مورد تردید و ارزش او  
بسیار اندک است.

- دوم آنکه افرادی که خود را  
برای جانبا زی در راه میهن آماده  
می کنند باید حق تزلزل و تردید را  
از خود ساقط کنند.  
- سوم آنکه ترک مال و ترک جان و  
ترک سر، در ره مقصود اول منزل  
است.

اگر همزمان ارتشی اوبه صفات  
استثنائی سربا ز عزیزم را دی آشنا  
هستند، و اگر او را بحق یکی از  
درخشان ترین چهره های ارتش  
ایران می دانند، بگذارید من از  
صن خلق و انسانیت و قیافه مضم  
و متمیم او یاد کنم. او سربا ز دقیق  
در انجام وظایف - ولی بسیار  
سخنگیر در مقابل بی بندوباریها  
بود، بدون کینه توزی و با یک  
روح بزرگ، بدون نظا هر در صدد  
کمدی دیگران بود.

سربا زی دلبری بدون خود نمایی -  
انسانی جوانمرد و دوستی وفادار،  
او از گروه مردمی بود که هیچگاه  
تحمل ننگ خیانت پیشگان ۲۲ بهمن  
رانگرد. او از طایفه محقق های  
چپانگیری ها و سایر مردان روشن بین  
و بیک رنگ بود که از گروهی به گسره  
دیگر نیبوست. هدف او آزادی ایران -  
وسیلها و سخت مقاومت ملی ایران بود.

# جنازه سیاسی

سیداصحدا

و عشق ... و یکی از نظا هرات عاشقانه او را  
سدامام، در طی ۱۷ سپریور ۱۳۵۹ در میدان  
سیدا، از لای مدارگان دوران ماد عمل  
سیرون گسبند گذاقی سیدا بوالحسن  
بنی صدر عینا " و کلمه به کلمه فرموده بود:  
" در دل من که خود را فرزند امام میدانم،  
خرع و مسمیت به امام سید و در فکر من  
سج نمی گردد خراسک حواست او را حرا  
در آید.

و طبیعی است که " حواست اولیه امام "  
اینست که دشمنان ر بر من را بشناسد و هر طور  
سخت خونتان را بریزد،  
اما کدست و کدشت تا " حواست امام با اجرا  
در آمد " سرهنگ های عزیزم را دی در ترکیه  
بدست آمدند تا به قتل رسد.

این بار می بینیم که دست جنازه سیاسی از  
لای درنا بوب سز بیرون آمد و بد معنیست  
" اجرای حواست امام "، سانسای می کند.

یک ادر جوان و فدا گار ارتش ایران، برای  
آزادی وطن از روجا هر خمینی خمینی  
جوشخوار، در کار مبارزه سانسای  
کم نظیر و تحسین آفرین، بارها و بارها  
بد استقبال بزرگترین خطر هسا می رود و

عاقبت جان خود را در این راه فدا می کند.  
آن وقت ملاحظه بفرمائید که دست بیرون  
آمده: جنازه سیاسی از لای تابوت، در باره  
او ( در شماره ۱۴ تا ۲۸ دیماه ۶۴

انقلاب اسلامی در هجرت ) چگونه قلم میزند:  
" سرور سخت مرگ را دی  
سرهنگ عزیزم را دی که در سانسای بختیار  
ما، مورسنگداری خادرسرهای ایران به

حساب رزم عراق بود، در نیکه ترور رسد،  
سدا ترور و مطبوعات سوسند که " مسئول  
مطالب مطا می " با بد بختیا رپوده است  
و اطلاع دیگری که در باره فعالیت های  
او و دستیاران سیدست آورده ایم است که

کار " نخله اطلاعاتی " افسران سیر  
ایرانی در عراق سیرا ایمان بوده است  
ساز خریدگری ۷ تن از این ساد تا ۱۲  
کیلومتری جنوب توسط پلیس عراق دستگیر  
نده است. در باره درخ و سوز حروکسم و

کف آن اطلاعات سبسنری هنوز دست ما  
رسیده است.  
از ملاحظات سیاسی و غیره می گذریم. ولی  
آبا آقای سیدا بوالحسن بنی صدر و نویسندگان  
روزنامه ترازا این بی عمشی قلمسنان  
احساس سوز نمی کنند؟

شخصا " بخاک ایران نفوذ کرده پس از  
انجام ما، موریت یا پیروزی مراجعست  
نمود.  
از این هم رزم شجاع ما یک دختر ۱۲  
ساله بنام طوفان و یک پسر ۱۲ ساله  
بنام تهمورث به جا مانده است.

سرهنگ عزیزم را دی روز دوشنبه دوم  
دی ماه ۱۳۶۴ برابر با بیست و سه - سه  
دسامبر ۸۵ هنگام با زگشت به خانه در  
استامبول مورد حمله تروریست های که  
در پله های خانه پنهان شده بودند قرار  
گرفت و قبل از اینکه بتوانند از خود دفاع  
کند با رگبار گلوله های آن خائنین  
در راه آرمان مقدس خویش جان باخت.  
به گفته رهبر نهضت مقاومت ملی ایران  
همه ما دیرپا زود خواهیم مرد و این  
ایران است که هرگز نمی میرد.

به با دا شهادت، نام توپا پنده می ماند  
چراغ افتخارت تا ابد ستا بنده می ماند  
فشا ندی جان بر امام میهن زانکه این ما در  
فقط با خون فرزندان پاکش زنده می ماند

اما این جنازه سیاسی نازکی ما دارد به  
کل وهبت مرحوم بوریس کارلوف در نفر  
فرانکستن درمی آید: " ملا " در روزنامه  
انقلاب اسلامی در هجرت " که آخربسن  
نالدهای جنازه سیاسی از درون تابوت  
است، دست نگارهای مسترکنشده ای  
می زند.

در شماره ۲ تا ۱۵ آذر ۱۳۶۴ این روزنامه  
مقاله ای سوسنه بود با عنوان:  
" یک جنازه سیاسی هادرسر بس  
سازمان داده می شود " .

در این مقاله، رئیس جمهوری عالم رواج،  
شاید س امید اینکه امام عزیز و سدر  
روحانی نا مهربانتر، به کمک امداد هسا ی  
عیسی، دوباره روح در جسم سحر اوی بدسد،  
بد جاسوسی و خبر چینی برای او همت گماسته  
بود. بدبنا های، نام سرهنگ هادی  
عزیزم را دی را بسیر کسبده و کوسبده بود  
بد سرور و مولای سابق خود، آبت اللسه  
خمینی در باره فعالیت های این افسر  
جوان و مبارز ارتش ایران سسدا ر و  
بیداری می بدسد.

از آنجائی که رژیم تروریست و جاسوس سرور  
جمهوری اسلامی حاجتی به این خرحین های  
دست دوم ندارد، آن موقع کسی به این  
خور خدمتی فرزند مطرود امام توجیبی نکرد،  
نشنا نکه: قابل توجه، تصویر ذهنی بود که

با زانسان را بسا دفیلم های فرانکستن  
می انداخت: جنازه سیاسی یک دستر را  
از تابوت بیرون می آورد و با انکس قبا، به  
بهدا زان، سسنان و مسازان بدر روحانی  
را با وضان می دهد.

از طرف دیگر این خور خدمتی از طرف خدمتکار  
اخراجی، ما را بسا دمولانا عبیدزاکانسی  
انداخت بود که حکایت می کند: سیرازی  
در مسجد سسک می بخت، خادم مسجد بسدو  
رسید، ما و در سسزه در آمد که جواد رجانه:

خدا بنگ میبزی؟ سیرازی به او نکاد کرده  
نیل بود رکل و کور، شعرهای کنیید و  
گفت: ای مردک! خدا در حق توج لظفی کرده  
که تودر حق خاند! و اینقدر تعجب می کنی؟"

بهر حال این هندار سوزم را کسی بد چیزی  
نکردت، السه بعضی ها آن را به حساب  
وفاداری رئیس جمهوری ناکام به بسدر  
روحانی حق نا سناش گذاشتند و سیرا بس  
زومه کردند: روز نهضت خون دم رندی زدیم

افسری شاد و در تاریخ ۱۳۴۱ با درجه ستوان  
دومی به صف جانبا زان راه میهن  
پیوست. در سال ۱۳۴۱ دوره مقدماتی  
رسته ای را طی کرد و در سال ۱۳۵۴ موفقی  
به پایان رسانیدن دوره عالی نظامی  
شد و در سال ۱۳۵۷ دانشکده فرماندهی  
ستاد را با موفقیت به پایان رساند.

این افسر نمونه علاوه بر طی دوره های  
مختلف علمی نظامی دوره های تخصصی  
چتر بازی - رنجر - و عملیات و سسزه را  
در ایران و آمریکا طی کرد و در تمام  
دوران افسری در نیروی مخصوص (نوهد)  
با انجام خدمات نظامی مشغول بود.

سرهنگ عزیزم را دی پس از خروج از کشور  
بلافاصله به شاخه نظامی نهضت مقاومت  
ملی ایران پیوست و به تدریب نما پندگی  
نهضت در ترکیه، فرمانده شاخه نظامی  
دومی، و با لخره فرماندهی شاخه نظامی  
در ترکیه را بعهده داشت. در این مدت  
عملیات درون مرزی بسیاری با موفقیت  
در خاک ایران انجام داد و چند سبار

بزرگوار سرهنگ عزیزم را دی  
در عمل اوبود. وجود او، فکرا و  
عمل او یکسان بود. چیزی نگفت  
که به آن مؤمن نباشد. کاری  
نکرد که با اعتقاد انتر سسازش  
نداشته باشد.  
ما که سوگند یاد کرده ایم سسنا  
آزادی ایران و برقراری رژیم  
مردم سالاری، با حکومت منحوس کنونی  
مبارزه کنیم، ندای عزیزم را دی  
که از عالم پاکان ما می رسد،  
ما را در پیکارمان مصمم ترمی کند.

اگر مقصود رژیم تکلیت با خمینی  
از کستن عزیزم را دی ها، دلسرد  
کردن مردان مبارز ایران است،  
زهی خیال باطل، اگر تصور کنسد  
که خون این دلبران نظامی و  
غیر نظامی می شرا مؤش خوا هشد و نسبت  
به سسپکاران، مردم ای - زان  
چشم پوشی خواهند کرد، سخت در  
اشتباه است. از درون کشور و با  
وسائل و امکانات روز افزون و از گون  
کردن این رژیم ایران سوز، هدف  
دانشی ما ست، ما سالیست کسه  
فریاد می زنیم که مرکز اصلی  
تروریسم بین المللی در جماران  
است. تازه تک تک سسک سسک متهمان  
جهان متوجه شده اند که خمینی بسا  
دوسه دیوا شده دیگر سالیست کسه  
دهها میلیون دلار برای تروریج  
ترور و تحقق افکار شومشان بسا  
مزدوران خود بهره اخت می کنند.  
عزیزم را دی میدانست که ایران  
به شرطی هرگز نخواهد مرد که ما  
همواره آماده مردن برای آن  
باشیم. ولی او میدانست که بقول  
حافظ:

هرگز نمیبرد آنکه دلش زنده شد عشق  
شبت است بر جریده عالم دوام ما

پس از آنکه سسر سرهنگ شهید به دای خود  
در کنار ما پیور بختیار را زگشت، افسران  
شاخه نظامی به آئین ارتشی سسرجم  
سورنگ ایران را به آداب تمام جمع  
کردند و به خانم سرهنگ عزیزم را دی  
سپردند.

یکی از افسران، به نمایندگی از سوزی  
شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران  
بشت تریبون قرار گرفت و خطا به زیر  
را قرائت کرد که بخش هایی از آن در زیر  
می آید:

شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران،  
افتخار دارد که در راه مبارزه بسا  
بی وطنانی که آرمش و آسایش را از  
هم میهنان عزیز ما گرفته اند، لحظه ای  
از پای ننشسته و نخواهد نشست. ما  
سربازان ایرانی تا آخرین لحظه زندگی  
به سوگند مقدسی که یاد کرده ایم وفا دار  
خواهیم ماند، گواه صادق و غرور آمیز ما  
قربانیانی است که تا کنون در این  
نبرد مقدس به پیشگاه ما میهن تقدیم  
داشته ایم، شاد زنده ما گروه های

بی شماری از همقطاران ما هستند که  
هم اکنون در زندان های مخوف و تحسنت  
سخت ترین شکنجه های غیر انسانی با مرگ  
تدریجی دست بگریبان هستند و بسا  
مردانه مقابل جوجه های اعدا ما  
ایستاده اند، و امروز هم گویا ترین سسند  
فدا گار همقطاران ما بسپکار که سرباز  
شجاعی است که بدن مثله شده اش در کنار  
ما و زمین به پرچم پرافتخار ایران  
است.

هنوز سه ماه از ترور سرگرد شجاع بهروز  
شاه وردلو نگذشته بود که تروریست های  
خیانتکار دست به سید خود را به خون  
پاک سرهنگ عزیزم را دی رنگین ساختند،  
گرچه در همین مدت کوتاه دوا افسردیگر  
شاخه نظامی نهضت مقاومت ملی ایران  
به نام های سرگرد موسوی و ستوان  
دوم آتابیک در مقابل جوجه اعدا ما  
ایستادند.

مرگ این فرزندان بزرگوار میهن،  
سایر دا غدیده های نظامی را در اجرای  
وظیفه نظامی و دین مقدسی که نسبت به  
هم میهنان عزیز دارند مصمم سسرو  
استوار تر خواهد ساخت.

سرهنگ های عزیزم را دی که بسپکار عزیز  
قامت استوارش تا لحظه دیگ  
در خاک کشور دوست ولی غریب با ما ست  
نهاد می شود تا پس از آزادی ایران  
با غوش ما میهن باز گردانده شود،  
در سال ۱۳۱۷ در اراک دیده بجهانی  
گشود، پس از طی دوره تحصیلات ابتدائی  
و متوسطه در سال ۱۳۳۸ وارد دانشکده





# مایه‌های مشروعیت در اپوزیسیون ملی

سغیه ازمنحه

پرواضح است که عمده دستمایه مشروعیت اپوزیسیون ملی "درکسب مشروعیت و جلب حمایت بین المللی، ازجمله درونی تا مین می شود. با این شرح که با زتاب جنبش ها و "درخواست های مردمی که مستقیما" با احتیاط و اعمال سببی رژیم مواجهند و خصوصا "جوهر تما یل آن ها نسبت به حکومتی نظام جانشین - دقیق ترین معیاری است که به دولت ها و ملت های جهان امکان میدهد تا تشخیص خود را کامل کنند و از این حیث با قاطعیت می توان گفت که پیام های ملت ایران از "درون" به ویژه در یکی دو سال اخیر بنحوی محسوس گارما زبوده اند.

دولتمردان دست اندر کار سیاست های بین المللی بنحوی قابل تیساس با اوضاع حتی سه سال پیش قادرند هم بلحاظ آن بخش خصومتی که در طبقات مختلف مردم نسبت به "موجودیت رژیم" میجوشد و هم با تکیه آن میلی که در آن ها، بسوی یک نظم منزه و ملی قوام می گیرد، با اطلاعات دقیق تری به قضاوت بنشینند.

این هم البته در خط واقع بینانی قابل توجه است که در ورطه های اختناق و شدت بیخاف نما می ها، کشش توده مردم بسوی هدف "براندازی" و رفع بلا، بر هر مسئله و درخواست ثانوی می چربد و در عین حال نشانه های روشن و دلایلی معتبری نیز در میان است که این مردم به آنگونه که در تدارک بلوای ملایان (بسوی نامعلوم) کشیده شدند، حالا اگر چه شرایط زندگی فوق العاده طاقت رغبیتی نشان نمی دهند.

آن ها که به غرض و مرضی مبتلانیستند و از درک واقعیت نمی گریزند، می توانند در معنی همین جنبش های "خودجوش" سازمان یافته و با دهها جبهه و شاخه زنده، سازمان های سرزنده ای میل به نور راحس کنند و خلاصه این نیست که مردم از وحشت بلع آژدها به نیش مار پنهانگاه می برند. آثار تجربیه ها را به آنها کم نباید داد.

اما مشروعیت اپوزیسیون ملی در سطح بین المللی به زمینه های دیگری نیز وابسته است.

پیشاپیش این راهم توجه میدهم، که اگر در این مقوله ها و تقسیم بندی ها به نوعی "انتزاع" متوسل شده ایم، تنها بخاطر تشخیص و توضیح هر چه روشنتر "عامل ها" و سهم نسبی آنها است و گرنه خود میدانیم که عوامل مختلف از درونی و بیرونی مثل سلولهای یک بدن بهم پیوسته اند و بهم اثر میکنند. از حمایت ملی بعنوان یک دستمایه مشروعیت بین المللی گفتیم و حالا به زمینه های دیگر، به آثار شیوه های عمل، جهت گیری های سیاسی و شعار های موضعی و اصولی و خصوصا "به ترکیب اجتماعی (و نه طبقاتی) و یارگرایی اپوزیسیون ملی می پردازیم و با سرفه می کنیم مخاطب ما در این نوشته کسانسی هستند که در عین پرهیز از غرض ورزی و جبهه پناهی های آکنده از آرزوهای ملی، شاید فقط تحت تاثیر شورش مصیبت، چندان سرتا مل و دقت در انتخاب همسرا ه و ایستادگی بر درخواست ها و بخصوص حکایت از آرمان ها می کنند "ممکن است این و آن را برنجانند" و "اجمالا" برکنگاش در شنا سنا می اجتماعی "همگامان" لزومی نمی بینند و گاه اینگونه است تا کید ها را وسواس و احتیاط میالغه آمیز و حتی "مضر" می شمارند و دست آخر به این نتیجه میرسند که قافله را باید "با هر که و هر چه پیش آمد" براه انداخت و مابقی را به روزگار مساعش و گذاشت. "ما چه میگوئیم؟ میگوئیم بعکس برای اپوزیسیون ملی چنین باریک بینی ها و تا کیدها نه وسواس و نه احتیاط بلکه عین ضرورت است. و درست در همین زمینه ها است که مشروعیت، غنا میگیرد و با آسیب می بیند. به دلیل این نظر توجه کنید:

وقتی از "مشروعیت" یک جنبه یا یک سازمان و یا حتی یک حزب سیاسی سخن میگوئیم، الزاما" با بد معیارهای رایج محیط را بشناسیم.

بعبارت دیگر اپوزیسیون ملی اگر وظیفه دارد افکار عمومی ملت ها و دولت های جهان را بدرک حقا نیت ملت ایران و طبعاً "به امالت نما بیندگی خود جلب کند، پیشاپیش باید به آنده که محک تشخیص دردی های امروز چیست؟

متا" سفاهه عده ای (بهر دلیل قابل تصور) قاندر نیستند، تحولات بین المللی حتی در ارتباط با همان "نظم استعماری" را باور نکنند. حرف بهیوجه بر سر این نیست که سطره های استعماری در جهان امروز نابود شده و یا حتی به ضعف مشرف به موت رسیده است. هر کس بگوید که در قلمرو قدرت ها "ناگهان و چندی است" تما یلات خالص برده و ستانه نطفه بسته و رشد کرده و گرا ییش بسوی مصالح عام انسانی جایگزین نمایل به منافع خصوصی آن ها شده است. بیگمان بی خرد و بیایی نهایت ساد دلوح است. کیست که نداند بسیاری از مشکلات و عوارض دنیای امروز از انواع آن جنایتی که در فرودگاه های رم و وین رخ می دهد تا مزاحمت منطقه ای و قاره ای و بین المللی و نیز رقابت های پایان نا پذیر بر سر دست اندازی به ما ورا، جو، همه و همه از ریشه های قدرت طلبی و سلطه گری غذا می گیرند؟

کیست که نداند تسلط بر باریک راهی جهان و خلق و کشف مناطقی نفوذ تنها به "مورت" تغییر یافته است؟

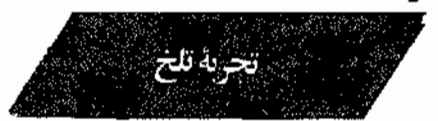
اما این تمام واقعیت نیست - به قضاوت تمام و بی منزلتی دستت خواهیم یافت اگر کل نگاه را بر یک روی سکه متوقف کنیم و از روی دیگرش غافل نمایم که در آپسین "روی حکایت ها میخوانیم از حاصل تضادهای عصر بر قدرتی و بی تابیبی ها و خیزش های جاندار ملت ها می گویند که از با رستگین فرما نبر داری بستوه آمده اند. در این باره طی مقاله ای در "دگر" (در شماره های گذشته) بتفصیل نوشته ایم. به تکرار ه فایق نیست. رجوع به این موضوع فقط به این سبب است که کلیه مطالب یعنی آن معیارهایی که در شرایط کنونی جهان بکار سیاست گذاری ها می آیند، از دست نرود.

این شرایط را در حدود سی سال پیش، یعنی آن هنگام که هنوز خیزش های ملی با کاستی ها و نا کاستی های بسیار همراه بود در فرجه رفته و روشن بینی ما نتواند جواهر لعل نهال، بدینگونه وصف میکرد: "در همان حال که در زمینه های اقتصادی، قدرت ها همیشه بسوی تمرکز و به سوی تشکیل انحصارهای بزرگ می روند. یا در زمینه نظامی قدرت های بزرگ و متمرکز خلق میشود و دیگران با فاصله ای بعید در پشت دو کشور مقتدر قرار گرفته اند... در همان حال که این دو کشور نیرو مند بر آندند، میل و اراده ای خرد و ایلوانا اندازه ای محدود به دیگران تحمل کنند... برای آن ها محدودیت های مختلفی نیز وجود دارد و مثلا محدودیت های ناشی از عکس العمل های ناسیونالیستی... نیرو افشار فیه می کنند:

"ما اکنون به مرحله ای رسیده ایم که دیگر این تحمل از ده و میل آن به حد اکثر خود رسیده است و دیگر توان انرا ندارد که بیشتر و بیشتر کشیده شود. اگر یک کشور مقتدر و باریک گردی از کشورها بگویند تا اراده ای خود را بر کشور دیگری که مثلا بیطرف است تحمیل کنند گروه مقتدر در مقابل، عکس العمل نشان خواهد داد و در نتیجه تما دم پیش خواهد آمد." پهرملی هند در پایان نتیجه میگیرد که این امر خود بخود مداخله خارجی را تا اندازه ای محدود می کند. صحت و بسط این قضاوت حلالین از قریب سی سال، با حوادث جورا جور بین المللی قوت میگیرد.

تزلزل در ارکان حکومت کلانسال "مارکوس" - فرآفتادن دولت های نظامی در منطقه ای آمریکا لاتین و بطور کلی ظهور فتنه شور محسوس در "نئوکولونیا لیسمی" که در زمان وزیان نهر و با اصطلاح "امریکا لاتینسی ساختن" تعبیر میشود - همچنین وقایع افریقای سیاه - تنکین انگلستان به استقلال (زیمبابوه) و روبروئی با حکومت

نژادپرست یا ناسمیت و همچنان فوق العاده ای که هم اکنون در ارتباط با خیزش سیا هان افریقای جنوبی، جهان را فرا گرفته است. همراه با ظهور آتار خستگی در بر قدرت شرق ناشی از تداوم بر در دستر اشتغال افغانستان و وجود نشانه های از تما یل به یافتن نوعی "راه حل" - نتایج حاصل از اشغال این کشور کوچک آسیائی (بقولی تا سی هزار کشته و مدها میلیون دلار هزینه) و دهها ناهداز سن المللی و در خطوط سلطه گری روا یست می کنند.



این جریخ سیاسی را "دمکرات های آمریکا" با هنداها و گاه با ترکه های ظریف تشبه بر صفا و شحت تکفیل وزیر عنوان "حقوق بشر" آغاز کرده اند که در واقع امر سلاح تا زهای بودی برای مقابله با حریف که سالها شعار "حمایت از توده های ملل اسیر و جنبش های راهائی بشر" را منحصر "بنام خود" ثبت کرده بود و شگفت که در عصر حکومت محافظه کاران (جمهوری خواهان) این سلاح عملا "بمیدان آمدوموردا" استفاده قرار گرفت.

بصورتی که رنده، بهمان اندازه که امتقاد به هدف مطلق نظام سلطه طلبی در جهان کمان باطلی است، نادیده گرفتن ارزش های ملی در آپسین جریخ ها نیز نشانه ای از عدم تمسک و سهل اندیشی است.

اشغال آنچه امروز در فلسطین اشفاق می افتد - با زهم و پازهم به ارا دهی مطلق "استادان" هیچ نیست جز با زتابی از روحیه "دانش جهان ناپلئونی" و ناتوانی در تشخیص خوب از بد است که با بیای دگرگونی در اوضاع، معیارها نیز تغییر میکنند. کار به جایی رسیده است که دیگران با صلاح اهل و بیان سرفیق کهن که مقرر می داشت "ولوفاسد و مستبد و خونریز هستی، سرسپردگی من باش که من را با خود خواهی داشت."

بکلی از اعتبار افتاده است. طرفه رای العین می بیند که این جا و آن جا بخاطر نبداری از این فمسانر سرسپردگان چه بر سر خود آورده و متقابلا چه به کیسه ی حریف سرازیر کرده است. آن ها که این واقعات را درک نمی کنند و با عینک های عده متعین بد دنیا چشم دوخته اند، بهمان اراضی مبتلا هستند که در ادبیات ما به جهل مرکب تعبیر شده است (نمی دانند که نمی دانند). اپوزیسیون ملی که حتی اگر در شرایط پاشنه ای قدیم می چرخید با زهم حقیقتا از مسئولیت خود سنا خالی کند (چنانکه هندی ها از رسالت خود تن نرند و میوه اش را هم چشند) - امروزه رو زبا دلیل قوی تر و شرایط مسا - مضاعف با بدیرو مواضع خود پاکیزگی خود و پرهیز از آلودگی با نا اهل استمرار و رزد.

با رشاهدی بیاوریم تا به بینیم حد حمایت "از سرسپردگی که بیشتر از ۲۰ سال خدمت به مولا را به روی چشم پذیرفته و بهر جا که "استادان" فرموده رانده است، به کجا ها نزول کرده است؟ در کجا کثر انتخابات رئیس جمهوری آمریکا - از نقاطی که حریف دموکرات برای بمباران رقیب جمهوریخواه کشف کرده بود یکی هم سیاست هما بت از "مارکوس" بود. ما ندل تا مزد دمکرات ها ریگان را متهم میگرد که حمایت بی دریغ از حکومت فاسدوی پایگاه "مارکوس" مردم فیلیپین را بر ضد مصالح ملت آمریکا به جوش آورده و از اعتبار ایالات متحده کاسته است. پاسخ ریگان که در عین حال بعضی آنرا از نقاط ضعف او در اولین مناظره ای انتخابائی شمرده اند، این بود: ما هرگز از دولت مارکوس حمایت نداشتیم و نمی کنیم، اما آیا شما هیچ به نفع سقوط فوری او فکر کرده اید؟

ریگان در توضیح نظر، بصراحت از تروریسم دولتی خمینی و به تلویح از خطر کمونیسم یاد کرد، ولی نقطه ضعفی که بسیاری از مفسران اپوزیسیون در این سخن یافتند این بود که رئیس جمهوری آمریکا هیچ توضیح قانع کننده ای در این زمینه نداده است که حاکمیت فاسدان و خودکامان خود موثرترین دستاویز نفوذ کمونیسم در جوامع مختلف بوده است.

سی و دو سال پیش ویلیام دوگلاس قاضی دیوان عالی آمریکا گفت: "ما با انگلیسی ها همدست شدیم تا مدتی را از زمان برداریم. در این راه توفیق یافتیم ولی این راه هم بگوئیم، از آن روز دیگر درخا ورمیا نه از ما به نیکنای می یاد شده است."

واقعیت این است که اگر آن روز قضاوت قاضی دوگلاس، در مقابل سیاسی و حکومتی ایالات متحده به جد استقبال نشد امروز هیچ دولت محدود و محقق ورزیده ای را در این کشور نمی توان جت که بر این داوری مهر تایید نکودواز آن خطای فاحش یا دنگند. بهر صورت این معنا حالا با فرمانی که به مارکوس رسیده و او را به توقف کتارها و عدم دخالت در انتخابات فرا خوانده، به روشنی قابل درک است.

خلاصه از درود بیاوریم صحت این نظر شاهد می رسد که اگر چه سلطه گری همچنان باقی است، نیروی سرسپرده و پیوسته ی عناصر فاسد و خودکام و شعار فاسد و خودکام به با نری برای من با نری نیز دیگر بکار سلطه گری نمی آید. بنیوشه ها و مارکوس ها و کارمل ها و قماش آن ها در هر کجا که هستند، بیپوده دست و پا میزنند. با این حساب اپوزیسیون ملی اگر عناصر فاسد و بیاحتی مشتهر به فاسدویا هر قدامی و حرکتی را با نشانه های خودکام می، تحمل نمی کند، تکرار می کنیم، سوای رسالت ذاتی و تعهد انحراف تا پذیر خود بر روشن بینی و ساخت صحیح خود را شرط

بین المللی، نیز دلیل می آورد. اپوزیسیون ملی باید وحی دارد، با مانگ بلند و با صراحتی که انعکاس زنده ای در حین بین المللی میسازد - به جهان و جهانیا ن اعلام کند: با گروه و گروهک های تروریست - با عناصر فاسد - با افکار و مولا سیدادند - با آن ها که باروی پای "شیمرین" خودکامی دلخوشند و پیدا نمی شوند، نمی توانند همداستان شوند، باید به دنیا برسانند که در مقابل با هر کما می که راه بسوی احیا اختناق و فساد می جوید، درنگ نمی کند.

اپوزیسیون ملی باید در نقل اب واقعتا از افعال بیرهیز که ظرفیت تحمل ملت ایران از کشیدن بار اختناق و فساد به آخر رسیده است.

آوضاع و احوال کنونی جهان به اپوزیسیون ملی مجال داده است که مشروعیت را نه فقط با آرام در آرمان های گذشتنا پذیر خود (که اگر بگذرد دگر نمی نیست) - بلکه همچنین با محک های جدید تثبیت کند. بر مواضع و معیارهای خود، در کنار انحراف و محسوسا "در راه حفظ پاکیزگی و سلامت - مثل گوه ای بر جابجاست زیرا تنها در این صورت است که نمایندگی ملی و امالت خود را تضمین کرده است.

## رادیو ایران سانس های صبح برناه

برنامه اول
ساعت ۷/۲۰ تا ۸/۲۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ نه وقت تهران: روی امواج کوتاه و ردههای ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵ کیلوهرتز) ۲۱ متر (فرکانس ۱۳۸۵ تا ۱۵۹۲ کیلوهرتز) ۲۱ متر (فرکانس ۲۱۲۰ کیلوهرتز) ۱۲ متر (فرکانس ۲۲۴۲ کیلوهرتز).
برنامه دوم
ساعت ۵/۲۰ تا ۶/۲۰ روی امواج کوتاه و ردههای ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) ۲۱ متر (فرکانس ۹۰۰۰ کیلوهرتز) ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ نه وقت تهران: روی امواج کوتاه و ردههای ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۶۲۰ کیلوهرتز) ۱۲ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلوهرتز)





نگاهی دیگر بر آن سی وهفت روز

... و اینکه گفت: نه!

هفت سال از آن "سی وهفت روز" گذشت و هنوز حسرت و حیرتی توأم مان در دل و جانمان خانه دارد. حسرت روزنه‌های توری که بسته شد و شبی راه‌شبی دیگر پیوند زد و حیرت از هوش و خرد خودمان که به افسون شیدایی از تیره خرمیان، روزنه نور از میان برخاسته بود! واقعا...

در آن "سی وهفت روز" ما در باریکه‌ای روشن، میان دوتا ریگی راه می سپردیم. راهی که می توانست و می بایست ما را به وادی آبادی و آزادی برساند. مردی از مکتب مصدق، بی‌باخته بود تا بار ثبات تمام و بی‌واهمه از قبیل و قبال کلاغان، چاوش - خون راه رهایی باشد. و ما آدم‌های "شهرستان" بودیم. سنگ سنگ، خاموش و بی حرکت، همان "اکثریت خاموشی" که می توانست جا دوی شیادان را بی اثر کند، بزرگترین فاجعه قرن را جلو بگیرد و تاریخ سرزمین ما را رنگی دیگر بزند.

بیست و پنج سال تبه‌کساری و خودکامی آنچنان هوش و خرد جامعه را ناتوان ساخته بود که هیچ کسی نمی خواست، یکدم حتی، در ویژگی های "جان‌نشین" اندیشه کند. جامعه سرخورده و افسون زده بود و نمی دانست که همیشه بجای "دیو گریخته"، فرشته رحمت فرود نمی آید. و هنگامی که به این آگهی رسید که دیگر انگشت حسرتش به دندان بود!

در چنین حال و هوایی است که بختیار، مردانه خطر کرد تا سردم را از خطری که در کمین شان نشسته بود، برهاند. او دردهای جامعه اش را می شناخت و هشیار و دل آگاه سخن می گفت:

"... من دردهای اساسی جامعه کنونی ایران را بهتراز هر کس می شناسم. ۲۵۰ سال حکومت های فاسد و ضد ملی، جامعه ما را به فساد و نومیدی و بی ایمانی سوق داده است... من و یارانم... کمترین دخالت در این نابسامانی ها نداشتیم و اکنون فقط شاهد نتایج نکت بار آن هستیم. اگر "وجدان" ما راحت است (ولی) وظیفه ملی ما منتفی نشده است... البته حفظ و جاهدت ملی بهر قیمت و باقی ماندن در زمره اقشار شریف برای منم میسر بود. ولی آن ایرانی اصیل و وطن دوست که کشورش را در این شرایط می یابد و نسبت به آن بی اعتنا می ماند، به ملیت خود، به شرف خود و به ندای وجدان خود پشت پا زده است..."

ولی فاجعه همچنان نزدیک ترمی شد و افسون شدگان جامعه همه "تسبیح

خون بختگی شده بودند که مهیبا نه فرود می آمد. روزگار غریب غم انگیزی بود. از چسب و راست و از درون و بیرون، تیره های زهر آگین کینه و تهمت و افترا بر تن مردی می نشست که یک تنه در برابر بختک برخاسته بود و در نرسد یا او لحظه ای تردید روانی داشت. بختک نعره می کشید: "توی دهمن این دولت می زنی"، "رمیزی کلزک"، پس از "شرفیاسی" در "نوفل لوشا تو" با ددر آستین اومی دمید که: "کلید مشکلات ایران در دست امام خمینی است!" آن ژنرال چهار سواره انتبدرز می داد که "به صلاح ارتش است که با نمایندگان امام خمینی تماس بگیرد" "رادیبو مسکو" اظهار می فرستاد که: "اظهارات بختیار مناسبات ایران و شوروی را به شدت تیره می سازد" و "ایروستیا" می نوشت که: "امام خمینی رهبر واقعی مردم و وضد امپریالیست است". "البعث" ارگان حزب حاکم سوریه برای مردم ما دل می سوزانید و می نوشت: "بختیار باید پیش از آنکه خون های جدیدی جاری شود، از قدرت کناره گیری کند" و "یاس عرفات" که اینک "تقیانی" پس می دهد، از "آیت الله العظمی امام خمینی" حمایت می کرد چرا که او را پشتیبان واقع شده است فلسطینی های دانست!

آن "پیرمرد ساده اندیش" که پای منبر صدارت، از خوشحالی در پوست نمی گنجید، می گفت: "عقلانه ترین راه بختیار، استعفا است"، و آن نویسنده هشدار می داد که: "آقای بختیار شما واسطه اعاده آن تسلط جهنمی نشوید!"

در این میان گروهک های مسلح چریکی که بعدها پادشاهیستای از هر کبیر انقلاب دریاقت کردند، مست و نشسته پیروزی، دیوانه وار، به قتل و غارت و آتش افروزی می پرداختند و به کشتار و رویرا نگری افتخار نیسز می کردند: "سازمان چریک های فدائی خلق... مسئولیت حمله به ستاد ژاندارمری کل کشور را به عهده گرفت..."

"سازمان چریک های فدائی خلق... مسئولیت حمله مسلحانه به یک واحد ارتشی در خیابان آنا تول فرانس و به مقر نیروهای نظامی در خیابان های یهودی و یبارک را به عهده گرفت. رئیس کلانتری تبریز... توسط یک واحد عملیاتی از زندگان سازمان چریک های فدائی خلق ایران اعدام گردید..."

۷۲، افسر و درجه دار در حمله به ناها ر خوری گاردا ویدان کشته شدند...

معاون لشکر زرهی قزوین توسط انقلابیون کشته شد... سهمناک ترین وحیرت انگیزترین واکتشر آنها دهائی نشان دادند که رسالت شان حفظ موجودیت کشور، پایداری در برابر اغتشاش و هرج و مرج و رویارویی با قانون شکنی ها بود:

"جلسین خود را منحل کردند..."

فرماندهان نیروهای سه گانه استعفا دادند... وزارت دربار با انقلابیون اعلام همبستگی کرد... کلانتری ها یکی پس از دیگری تسلیم شدند... سربازان، پادگان ها را تخلیه کردند... "رهبر کبیر انقلاب"، پیا پیا ریاکاری موروثی خود که آن روزها، راستی و صداقت به حساب می آمد، بنادرمی داد که:

"... می خواهیم که ارتش ما مستقل باشد، آقای ارتشید شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ آقای سرلشکر شما نمی خواهی که مستقل باشی؟ می خواهی خودکرا باشی؟... من به شما نصیحت می کنم که بیایدید در آغوش ملت و همان چیزی که ملت می گوید بگوئید... خیال نکنید که اگرها گردید، ما می آئیم شما را به داری زنیم! این چیزهایی است که دیگران درست کرده اند... ما نمی خواهیم "نظام" را بهم بزنیم. ما می خواهیم "نظام" محفوظ باشد..."

"شورای عالی ارتش" هم که از روزها پیش در بنده سحر و افسون آن ژنرال چهار ستاره، مردموز افتاده بود، کار را تمام کسرد. بزرگترین دگرگونی مملکتی را، "مناقشات سیاسی" عنوان داد و با آن همه کیکبیه و دبدبه، دست ها را به علامت تسلیم بالا برد: "با توجه به تحولات اخیر کشور، شورای عالی ارتش... تشکیل و با توافق آراء تصمیم گرفته شد که برای جلوگیری از هرج و مرج و خونریزی بیشتر بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی فعلی اعلام و به یکان های نظامی دستور داده شد به پادگان های خود مراجعه نمایند..."

بختیار، ولی همچنان، چون کوه ایستاده بود، استوار و گردنفران، بیای پی هشدار می داد، از قانون و عدالت و آزادی می گفت و مردم را، مردم افسون زده و برانگیخته را به خرد و منطق قرامی خواند:

"در این ساعات سرنوشت ساز باید با منطق و خونسردی به آینده کشور توجه کنید و کینه توزی و خودخواهی را کنار بگذارید. وقت آن است که ملت ایران ثابت کند که استحقاق آزادی و دمکراسی را دارد... ما نباید به حقوق مردمی که ما اختلاف عقیده و سلیقه دارند تجاوز کنیم... نباید کاری انجام دهیم که مردم این آب و خاک در مقابل یکدیگر قرار گیرند..."

و در آن روزهای خطرناک که همه سه نهاد های اصلی مقابله و پایداری، سر تسلیم فرود آورده بودند، بی باکانه، نقاب تزویروریا را از چهره آشوب طلبان و دشمنان دوست نما برمی گرفت:

"... تحویل یک جامعه با نظام استبدادی به یک جامعه مترقی و دموکرات بدون برخورد میسر نیست... ولی افرادی که... راه کزاف گوئی و خود ستاشی پیش گرفته اند، اغلب از نمک پروردگان همین دستگاه مخوف می باشند که من ۲۵ سال تمام در مقابل آن

ایستادم و با آن مبارزه کردم... مطبوعات ما که ۲۵ سال تمام زیر تسلط یک رژیم دیکتاتوری بودند، هم اکنون در تنگنای یک تسووع سانسور جدید که از دو سمت به آن ها فشار می آورد، دست و پا می زنند و اکثر آنها همان افرادی که نوکران استبداد بودند به منظور تطهیر خود، خود را... از همه انقلابی تر و پرجوش و خروش تر جلوه می دهند... سخنان بختیار، ولی، به آوای آن مرد اسطوره ای می ماند که "در بیابان فریاد می کشید!"

سحر و افسون شاید ان کارگرافتاده بود. "اکثریت خاموش" همچنان خاموش مانده و "اقلیت پرجوش" به وادی "جنون" رسیده بود. همه می گفتند، آری و تنها یک تن فریاد برمی آورد: نه!

"... من وظایف قانونی خود را بطور قاطع انجام خواهم داد و در مقابل هرج و مرج و اعمال ضد انسانی عناصر مشکوک قویا" ایستادگی خواهم کرد. دولت اجازه نخواهد داد که جان و مال و ناموس مردم به دلایل خاص و اغراض شخصی و کینه توزی های افراد مورد تجاوز قرار گیرد. دولت اجازه نخواهد داد که تصدی امور کشور جز به وسیله و با قدرت دولت مرکزی اراده شود... عاقبت "بختک" از آسمان نسرود آمد. افسون زدگان در پشت علم ریاکاران، مقدمش را گرامی داشتند و چه "ادبیاتی" که موبرتن آدمی راست می کند:

"... دودا سینه دو کندر، شاخه های گل، آیه های قرآن، شعارهای پیروزی، و میلیون ها قلب پریش و شوق خیر مقدم مردم ایران به رهبر انقلاب بود. گرامی باد بهار آزادی..."

و این "بهار آزادی" را نیز، بختیار، در همان سی وهفت روز، در همان باریکس راه آزادی، پیتر بیینی کرده بود "بهار" ی که از گرد راه نرسیده، به خون نشست و به سیاه ترین "زمستان" تاریخ پیوست:

"... علاوه بر خطرات گوناگون که ما را تهدید می کند، مملکت بدون تردید به یک دوران سیاه دیکتاتوری و شاید ملوک الطوایفی با خواهد گشت..."

و این مرد بزرگ و تنها که شجاعت نه گفتن داشت، تنها پنج ماه پس از فتنه سیاه، در پاریس فریاد بر آورد: من با این استبداد دینی مبارزه خواهم کرد. با هر استبدادی خواهم جنگید. همه میهن دوستان و مشتاقان برقراری حکومت قانون و آزادی را بیاورند. خواهی طلبید. ملت ایران برای رهایی از حکومت استبدادی برخاسته بود و اینک درینا که با زهم باید در مقابل دیکتاتور دلسیاه و خونریزی پیچنگد...

آن روز هم هنوز افسون زدگانی بودند که دم فرو بسته بودند. پنج ماه پس از فتنه، گروه کثیری خود را می فریفت که "انقلاب" پس از استقرار از خونست و قتل دست برخواهد داشت. بختیار، اما می دانست که خودکامان بمیل خود از قدرت کناره نخواهند گرفت... و انهدت مقاومت ملی ایران را پا بگذاردی کسرد. تماذنی نیست که امروز بختیار بخاطر صداقت، مردانگی و وفاداری به اصول، بعنوان رهبر بلا منازع مقاومت ایران، مسورد محبت، عنایت و قبول اکثریت ملت ایران است.



# فرهنگ ایران

یادداشت‌های پراکنده

نوشته: مهران

## کهن‌های سراسرین

در "یادداشت" پیشین از آن داوریهایی تا بخت درباری سعیدی تا آنجا که فرصتی بود، نه‌ای نقل کرده‌ایم.

از اینک که چطور این مرد همیشه زنده‌ی ادب ایران زمین را با قوا عذو میزبان‌های "امروزی" قرن بیستمی در زمینه‌های اخلاق و سیاست و مذهب و حتی وطن پرستی به محکمه می‌برند و خیال خود محکوم و روسپا بهیرونش می‌کنند.

سعیدی حتی اگر خود به ادعای پندآموزی به کرسی می‌نشیند آن کس که امروز او را با مقیاس‌های روز "بداوز" میخوانند پیدا است که از ما هم "آموزش" و "بدا" و احکام نسبی آن، در ارتباط با زمان و مکان و مخصوصاً مکان حتی در زمان واحد بیخبر است.

سعیدی یک آدم مذهبی است، اما قشری نیست. عارف و صوفی هم نیست، آن کرده‌ها که گاه از عرفان در کلامش می‌بینیم اثر گسترده‌ی این طریقت بر تمام حال و حال ما است که تا امروز نیز دوام یافته است.

با این همه اگر قرار باشد، از اخلاق هم بگوئیم. سعیدی از با اخلاق زمان، جای جای و نه‌همه‌جا - پیش‌افتاده است. از شجاعت و تهور خالی نیست، و بهر تقدیر با معیارهای کنونی از سعیدی - سر مشق اخلاقی نباید خواست. و مگر با بیست و خواست؟ مدیحه‌سرای است، مدیحه‌سرای نه در خطبه‌ی زندگانی او که در آن روزگار - هر جا که سراغی از ادب و شعرا است - رایج است، اما حق بدیم، در همین زمانه‌ی ما - در دوره‌ی زندگانی ما چه کسی حسرت داشت در برابر سلطانی با بیست و چون او در برابر امیر قاسم در مطلق الحان متول چنین عبارات "و حشمت‌ناک" و "گستاخانه‌ی بزبان آورد؟

اینکه در سینه‌ها آورده‌اند رستم روئین‌تن آفندیار تابدا نند این خداوندان ملک کز بی خلق است دنیا یا دگار ... آنچه دیدی برقرار خود نما نند وین چه بینی هم نما نند برقرار دیروز و دین شکل و شخص تا زین خاک خواهد بود و خاکس غبار این همه هیچ است خون می‌گذرد تحت و تحت و امر و نهی و کبر و دار

و یا : به عاقبت خیر آمد که بر د طالب و ماند بسم سوختگان ، زرنگار کرده‌سرای بیازاید و طاعت نه شوکت و ناموس بلندبانگ چه سود میسان تپی هو درای و یا : ای پادشاه وقت جو وقت ترا رسد تونیز با گدای محلت برابری گریخت نوبخت بدر قصر میزند نوبت بدیگری بگداری و بگذری و یا :

ای غره‌شده به پادشاهی بهتر بنگر که خود گدایی توستی خرد زندگانی زیرا که زیر بنده‌های انکس که به بندسته باشد هرگز که هدش پادشاهی گرشاه توئی بیخوش و مستان حیزا ز شیری و روستایی زیر آ که ز خلق خواستن چیز شای نبود. بود گدایی

و یا : حاکم طالب بسان قلم دردی بی تروکان می کند

کله‌ی ما را کله‌ی زگرگ نیست این همه بیدادشان بی کند از مقوله‌ی "بی‌وطنی" سعیدی هم شنیده‌ایم ، چرا که گفته است : بیخچ یا رنده‌خا طروب بیخچ دیار که بر سر فراخ است و آدمی بسیار حالا معترض - این "وطن" را با چه قیاسی می‌سند ؟ و آیا این دو میلیون ایرانی غربت زده‌ی از چنگ دزخیمان گریخته ، چه پیش از سعیدی کرده‌اند که "حزب‌الوطن" را زیر پا گذاشته‌اند ... همه‌ی جای خود بمانند ، اما گرچه امولا محملی برای "دفاع" و یا "حمه" ای در کار نیست ، ای کاش معترض و معلم اخلاق و وطن پرستی لا قبل همان تشبیه‌ای را که ملاحظه را خواندید ، بی می گرفت و بعد از سی وسه بیت با این حرفها هم می‌رسید :

شی در از در این فکر تا سحر همه شب نشسته بودم و با نفس خویش در بیکار سی نما ننگه روی از صبر بر بیخچ و قای عهدنامه گرفت دیگر بار که سخت ست گرفتنی و نیک بدگفتی هزار نوبت از این راهی با طل استغفار حقوق محترم آویخت دست در دامن که حسن عهدنامه بوس کردی ای قدار کدام دوست تا بدرخ از محبت دوست؟ کدام یار به بیخچ سرا را رادت یار؟ دهان خم وزبان خودنتوان بست رضای دوست بدست آرد دیگران بگذار و یا آن قطعه‌ی شیوا در وصف شیوا ز ، که "وطن مطلق" او همانجا است و با این عشق و جدی .

خوشا سبیده‌می باشد آنکه به بینم رسیده بر سر الله اکبر شیوا ز از این مقوله‌ها در همان یادداشتی که یاد کردیم ، به تفصیل گفته و قصدی هم بتکرار نشیخته‌ایم .

### رسوایی

سعیدی را ( حتی با معیارهای امروزی ) در خطبه‌ی زبان پارسی باید جست که بی شک او را در مقام و منبر است خداوندگاری خواهیم یافت که آرشیه‌ی چاودان و اثر خدمت بی رقیبش به زبانی کدی به سبمی بزرگ و گرانها بقای فرهنگ ایران زمین را تضمین کرده است . هنوز و هنوز بر قلعه‌های درخشند در تغزلش حرفهای بسیار است که به "حرف" بی مقدار جان داده و اسم معنای "لطف" را با اسم ذات محسوس ، مجسم کرده است . و بهر حال این مقوله هم بجای خود بماند تا فرصتی دیگر .

بعنوان مسطور و نمونه ( آن هم نه در عرصه‌ی اخلاق و حکمت و پند ) به حکایتی از "بوستان" می‌پردازیم که گذشته از وزن فصاحت ، روانی و سادگی سخنش و تشبیهاتش چنان است که اگر کسی بتواند آن را با امکانا ت گسترده‌ی "شعر" به نقلی زنده تر و گویا تر مبدل کند ، مستحق بزرگترین جایزه‌ها است - که نمی‌تواند .

گفتیم این نهنگی است از دریاچه اخلاق ، اما از قضا و گذشتن از فصاحت و روانی در مغز آن بیایمی هم که در قصد نهفته است ، جا دارد که تا "ملی کنیم . پیام هم نیست شلاقی است بر سر و روی آن عالم نما ها که با زیر فلک و عشوه بر ستاره می فروشنند و تنها بنده‌ای را همسنگ عزت خود نمی‌دانند و کوه‌ی ارض را بقدم خود افتخار می بخشند .

از این قماش ، در همین زمانه‌ی ما -

در صفوف مختلف شعرا و دب و تحقیق و باطنی که چندی با باوه‌های غرب زدگی و شرق سوازی رونق گرفت - کم نبوده‌اند که نه‌و ذبا لله اگر حتی با خضوع تمام زبان با زمی کردی که نعت و حکمت تو و یا "غرب شناسی" و "شرق شناسی" تو را نمی‌فهم - نه تنها او که نیوز خیل مریدان ریز و درشت او اگر چه به سر تفت نمی‌دریدند با سانسور و تیغ نگاه برای همیشه زبانت را می بریدند و به حکم فقا هت خود دستقا هت تو را بر پیشانی می آویختند و آنقدر به بی خردی انگشت نمایت می کردند تا آرزوی "بی سری" کنی. و هرگز سر بر نداری . از قضا بوستان می‌گفتیم ، که اتفاقا " حدیث تلخ و زنده همین روزگاران ما است .

قصه‌ای که یک نما یشنا می تمام عیسا ر است : مجلسی در خدمت قاضی شهر ، از اجله "فقها و دانشمندان" برپا است . مردی زنده‌یوش ( به تعبیر زیبا تر سعیدی کهن جامه ) ، بردار ه همیشه بود و "بی ادبانه" یگراست در کتا رقاضی جا می گیرد .

شرح محنه : عقبی کهن جامه‌ی تنگ دست در ایوان قاضی بصف بر نشست نگه کرد قاضی در او تیز تیز معرفت آستینش که خیز آ دنباله‌ی تشبه متحا و گستاخ : ندانی که سرتر مقام تونست فروتر نشن آ یا برو یا با بست نه هر کس سزاوار باشد "بمدر کرامت بجاست و منزل بقدر دگره‌ی چه حاجت به بندگست همین شرمساری عقوبت مست و پندآموزی : به عزت هر آنکوفروتر نشست بخواری نیفتد زبالا به بست به جای سزگان دلیری مکن جور سببچا ات نیست شیری مکن .

شلیم متحا و ز ادب ناشناس و قبول فریان : چو دید آن خردمند درویش رنگ که بنشست و بر خاست بختش به جنگ چو آتش بر آرد بیجا ره دود فروتر نشست از مقامی که بود بهنجا ر شدن حاجت مقدس علما و از سرگیری مجادلات "علمی" ( توجهی به طنز فوق العاده سعیدی ) فقیهان طریق حدل ساختند لم ولا اعلم در انداختند گسارند بهم در فتنه‌یاز به "لا" و "تم" کرده کردن دراز توگفتی خرمان ناظر به جنگ فتادند درهم بمنتقا رو جنگ یکی بیخود زخمناکی چوست یکی بر زمین میزند در دوست فتادند در عقده‌ای بیخ بیخ که در حال آن ره نبردند هیچ

درماندگی "علما" در حل مسئله و خروشیدن زنده‌یوش : کهن جامه‌ی در صف آخرین به غرضی در آمد جو شیرین ( بنده ) بگفت ای صنادید ( بزرگان ) شرع رسول با بلاغ تنزیل ( قرآن ) وفقه و اصول دلایل قوی با یدومعنوی نه‌رگهای کردن به حجت قوی

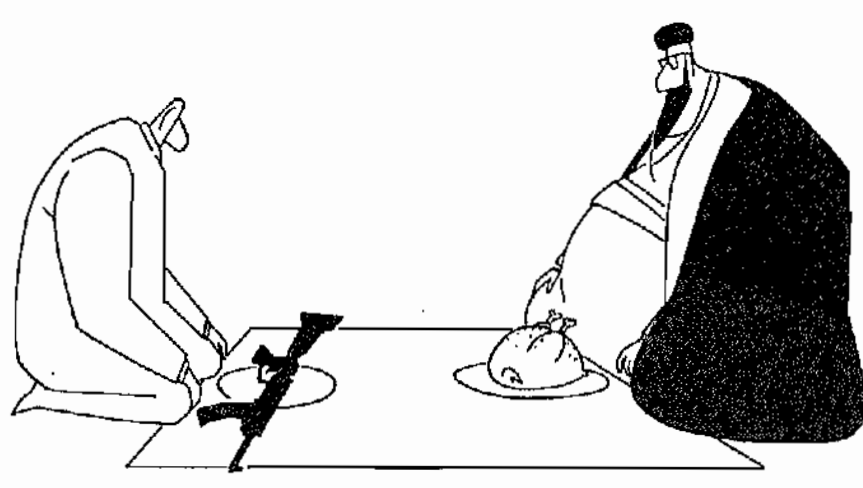
مرا نیز جوگان لعنت و کوی بگفتند اگر نیک دانی بگوی اوج فصاحت و قدرت وصف : بی آنکه بزبان عزت نشست زبان برگشا دودها نها بیست سکلک فصاحت بیانی که داشت بدل ها چون نفس سگین سرنگاشت سراز کوی صورت بمعنی کشید قلم بر سر حرف دعوی کشید سبند سخن تا بجای برسد که قاضی جو خرد و رحل ( کل ) بازماند بیدار است که هل مجلس وقاضی با هم‌ه‌ی غرور به آن درجه غرق نخوت نیستند که ( قیاس کردیم ) .

باری قاضی بدلنداری از طرف رشته‌ی کلام را بدست می‌گیرد و پوزش می‌طلبد . برون آمد از طای دستا رخویش با کرام و لطفش فرشتا دبیش که هیها ت قدرتش ختم بشکر قدمت نیردا ختم در بیخ آدم با عین ما به‌ای که بنیم ترا در حین ما به‌ای زبان جوان دانشور زنده‌یوش و باران طعنه‌ای که بر جمع علما می بارد :

معرف بدلنداری آمد درس که دستار قاضی نیدر سرش بدست وزبان منع کردش که دورا منه بر سر دم یای سنفورر هو مولا م خواند و مدر کسیر نمایند مردم بد چشم حقیر تفاوت کند مرکز آبالال گوش کوه‌ی زمین بود یا سوال ؟ خرد باید اندر سر مرد و مغز نباید مرا چون تودستا رنغز کس از سر بزرگی نباشد به چیز کدو سر بزرگست و بی مغز نیز میفرار کردن بدستا رو ریش که دستا رینیه است و سبکست حشیش بصورت گسائی که مردم و شنند چو صورت " همان به که دم در کشند

بدین عقل و همت نخوا تم کست و کرمی بود صد غلام از بست و مثلی به جاشتی : چه خوش گفت خرسره‌ای در گلی چو بردا شش بر طبع جا هلی مرا کس نخوا هد خریدن بیخچ بدیوانگی در جریرم بیخچ بدین شیوه مرد سخنگوی هست به آب سخن کینه ازل بنشت دنیا له مجلس و حسرت بشنوا قاضی با همان قلمبه‌گوئی ...

چنان ما ندقاضی به جورش ایبر که گفت " آن هذالیم عسر" که گفت " راستی کد این روز بسیار دشوار است ) وز آنجا جوان روی همت بنا فت برون رفت و با زرش نشان کس نیافت غریوا ز بزرگان مجلس بخاست که گوئی چنین سوخچم از کجا است ؟ نغیب از پیش رفت و هر بود دید که مردی بدین نعت و صورت که دید؟ و آیا آن کهن جامه‌ی " شیرین نفس" از " نوع سعیدی " بوده است و یا خود سعیدی ؟ یکی گفت ازین نوع شیرین نفس در این شهر سعیدی شناسیم و بیس بر آن مدهوا ر آفرین کاین بگفت " حق تلخ" بین تا چه شیرین بگفت .



ک ا م ب ی ز

### ایران

و مطبوعات بین‌المللی

شماره ۵

## فرانسه واسطه‌گذاری یا خمینی؟

نمی‌خواسته متهم به فروش جنگ افزار به کشوری شود که در حال جنگ است. همین دلیل نیز موجب شده که آرژانتین از فروش بیست هواپیمای دو موتور "بوکارا" به عراق خودداری کند (والیته سرانجام آن‌ها را به مراکش بفروشد).

با این حال، بنا بر بنا بعد از بسیار قوی در پوشش آبروی، مقصد اصلی دو کشتی جنگی ایران بوده است. این را نیز نباید از یاد برد که آرژانتین از این گونه مانورها قبلاً هم داده است؛ مثلاً "شمت تاکن جنگی" نام (که است همکاری شرکت آلمانی "تلیسن" ساخته می‌شود) را برای رد کم کردن به اردن تحویل داده و این کشور هم آن‌ها را روانه عراق کرده است. آرژانتین در دو کشتی واقعاً "لیبی" بوده، پس این همه پشیمانی‌کاری به چه دلیل صورت گرفته است؟ مگر نه این که فرانسه که قبلاً "فروش اسلحه به لیبی را تحریم کرده بود، این تحریم را رسماً لغو کرده است؟ مگر نه این که آرژانتین ولیبی دارای روابط عادی هستند؟ وانگهی، هر چند پس از لغو تحریم، لیبی سفارش چشمگیری به فرانسه نداده اما قراردادهای میان دو کشور در قضا رعایت و اجرا شده اند. حتی به نظر می‌رسد که پاریس از این هم فراتر رفته و چندین موشک فدهوایی "گروتال" به لیبی فروخته ویدرفته که درخواست این کشور را برای خرید هلی کوپتر مورد مطالعه قرار دهد.

در رابطه با ایران، قضیه چندان روشن نیست. از نظر رسمی، فرانسه متحد عراق است و از پنج سال پیش تا کنون جنگ افزاری معادل با چهل میلیارد فرانک تحویل آن کشور داده است. اما چندی است که در گوشه و کجای حکومت فرانسه نچوای‌هایی شنیده می‌شود مبنی بر این روابط خود با ایران و عراقی تجدیدنظر کند و بگوید نوعی "توازن" دست‌یابد، کسانی که از چنین عقیده‌ای پشتیبانی می‌کنند استدلالشان این است که بی‌شک کشوری که در منطقه اهمیت استراتژیک (سوق الجیشی) دارد ایران است، شوری و آمریکا با هم هادارند در منطقه با می‌گیرند و نیاید میدان راه‌مینیطور برای این خالی گذاشت. گروگان گرفته شدن چپا رتبعه فرانسیسی در بیروت توسط گروه‌های نزدیک به رژیم خمینی هم در واقع آبی است که به آسیاب طرفداران مذاکره با رژیم ایران ریخته می‌شود.

به نظر می‌رسد که در گفت‌وگوهای ایران و فرانسه برای حل مسائل مورد مشاجره؛ دوطرف، فرانسه تا حدودی "کوتاه" آمده است، به این معنی که چند ماهی است زرادخانه‌های فرانسه از طریق بندر شبرورگ با زیر بار و مهمات توپخانه تحویل رژیم خمینی می‌دهند. ظاهراً محمولات به مقصد های معمول (تا بایند، ساکنان) فرستاده می‌شوند اما در واقع کشتی‌ها "جنس" را در بندر عباس تحویل مشتری می‌دهند. همچنین بنظر می‌رسد که دولت فرانسه با فروش هلی کوپتر - البته به طور مخفیانه - به ایران از لحاظ اصولی مخالفت نکرده است (...)

کوتیدین دوبری - ۶ ژانویه ۱۹۸۶

کانال یکم تلویزیون فرانسه در برنامه "آخبار شبانه" خود (جمعه ۲ ژانویه ۱۹۸۶) ما جرایی را نقل کرد که طبق آن به نظر می‌رسد دولت فرانسه در فروش دو کشتی جنگی ضد زیر دریایی نقش واسطه را بازی کرده است.

بنا بر این خبر، در هویت فروشنده - که آرژانتین باشد - شکی نیست، اما معلوم نیست که خریدار اصلی لیبی بوده است یا ایران. داستان از این قرار است که روز سوم اکتبر ۱۹۸۵ پلیس فرودگاه مارینیان شهر مرس فرانسه توجه به شخصی به نام یوسف الدبیری جلب می‌شود. این شخص در واقع برای سازمان اطلاعات فرانسه (D.S.I) چهره شناخته شده‌ای است و معظنون به دست داشتن در قاچاق اسلحه است. همچنین به نظر می‌رسد که وی نزدیکی‌هایی با رژیم لیبی دارد و برای آن‌ها مأموریت‌های سری انجام می‌دهد.

قضیه هنگامی واقعا "جالب" می‌شود و سیخ پیدا می‌کند که پلیس در بازرس یوسف الدبیری مقدار بسیار زیادی پول و تراول چک و همچنین تعدادی سند خلی محرمات به دست می‌آورد. در یکی از این اسنادها از فروش و خرید دو کشتی زیر دریایی توسط پوشش آبروی و تریبولی سخن رفته است. ظاهراً در این میان نقش واسطه را فرانسه بازی می‌کند. یک بانک فرانسوی (باری با) مبلغ مورد درخواست را به آرژانتین پرداخته و در برابر مقدار نفیته به همان ارزت دریافت کرده، گویا پول به حسابی در یکی از بانک‌های ژنو یا لندن واریز شده است و این روشی به نام "اودارد ژان اوپن" از طرف رژیم آرژانتین نمایندگی داشته مذاکرات لازم را انجام دهد. البته نقش فرانسه در واسطه‌گری خلاصه نمی‌شود، زیرا شرکت فرانسوی آلستوم آتلانتیک گروهی را به آرژانتین فرستاد تا به تعمیرات و تنبیراتی در پوشش کشتی‌ها اقدام کند.

البته غافل‌گرنه، که در آن هنگام وزیر دفاع فرانسه بود، این خبر را تکذیب کرد (و همچنین جانشین وی، بل کیلس). اما کانال یکم تلویزیون فرانسه همچنان بر بردستی خبر فرود یافته اسنادی را که از یوسف الدبیری به دست آمده بود در برنامه خود نشان داد.

### ایران خریدار اصلی

در رابطه با این خبرها، دولت آرژانتین ترجیح می‌دهد سکوت کند. دو کشتی جنگی، هرگز "ولس" و "تریپیدا" نام دارند. اولی در انگلستان ساخته شده و دومی در آرژانتین (البته تحت نظارت کمپانی سازنده). کشتی‌ها از زمان شروع کشتی "شیلد" هستند که در جنگ مالوین توسط نیروی دریایی آرژانتین غرق شد. ظرفیت شان ۲۱۰۰ تن، میدان عملشان ۷۰۰۰ کیلومتر، و مجهز به موشک‌های فرانسوی اگزوست ام ام ۳۸ هستند. احتمال دارد که در ۱۹۸۴ ایران پیشنهادی بالغ بر بیستصد میلیون دلار برای خرید این دو کشتی به آرژانتین داده باشد، البته به نظر می‌رسد که رژیم آرژانتین این پیشنهاد را رد کرده و دلایلش هم این بوده که

کانالیزور را بازی کنند. این نارضایتی مخصوصاً از بردار کشیدن مسئله، چاد، نفوذ کمیته‌های انقلاب در ارتش، تبلیغات سوئی که علیه این گونه درجه‌داران می‌شود، سختگیری‌های اقتصادی که مانع از مرغه شدن ایشان است، و سرانجام از جنگ انداختن شوری بر بخش حساس دفاع کشوری می‌تواند.

البته میان این نق و نق‌ها و مخالفت‌های غیرنظامیان رابطه‌ای وجود ندارد. ابوزیسیون غیرنظامی تشکیل شده از جریان‌های محمدیوسف مناریف، عبدالحمیم الهونسی، و نخست‌وزیر سابق کشور، محمود مغربی، و (که این‌ها همه در خارج از لیبی به فعالیت مشغولند)، و نیز جریان‌های درون کشوری مثل "نیفت هفتم" و "ریل" و "شورای انقلاب خلق خدا".

ارتش می‌رساند، می‌توانند حدس بزنند که حسن که وجهه محبوبیت فراوانی در میان اعضای قبیله، رقیب و مخالف که بسیاری از اعضای در ارتش مشغول کارند، ساخت و پاخت کرده است. بیشتر از این، دارو دسته‌های دوروبر حسن اشکال از یک سو و عبدالسلام جلوه از سوی دیگر در رقابت با هم بکدیگر اخشی می‌کردند. اما اینک حسن در حال بردن بازی است. سه ماه پیش، در آغاز ماه اکتبر، قذافی بدمسکو می‌رود. حسن را هم به همراه خویش برده (که این استثنای است) و خانه‌داری "و" حفظ میهن را به جلوه سپرده است. امروزه اینجا و آنجا زمزمه‌هایی شنیده می‌شود حاکی از این که گویا شوروی‌ها محرمانه نسخه‌ای از یک گزارش سازمان سیا را که چند ماه پیش تهیه شده بوده در اختیار معتمد گذاشته‌اند. در این گزارش از حسن اشکال با عبارات‌هایی تحسین آمیز و به عنوان "مرد قوی لیبی یاد شده بوده است. آیا همین مطلب باعث اقدام به تحقیقاتی در مورد وی می‌شود؟ در حال آنچه مسلم است، حسن اشکال بلافاصله به شمال چاد به دنبال نخود سیاه فرستاده می‌شود. اما او که بوهایی برده، به محض بازگشت به تریبولی به دیدار معمر قذافی می‌رود. گفت‌وگو ظاهراً به خیر و خوشی انجام نمی‌گیرد. اشکال تصمیم می‌گیرد در پایتخت بماند و مراقب خود را بشد.

شنبه شب ۲۳ نوامبر، حسن اشکال در حال خوردن نام با مهمانان خارجی خویش است. تلفن زنگ می‌زند و او می‌خواهد، با دیدن پادگان باب عزیزه برای شرکت در شورای اضطراری که بخاطر تنش‌های مرزی با مصر تشکیل شده بود، بیست دقیقه بعد، سه رجه‌دار دنبالش می‌آیند و حسن هم کم‌لباس پوشیده منتظرشان است. شتابان به همراهشان می‌رود. جمله نفسی از روی راحتی می‌کشد و می‌گوید: "خوب است که بالاخره مسئله‌اش با رهبر حل شد". اما این بانوی جوان معری هنوز نمی‌داند که دیگر شورش را نخواهد دید. فردایش به وی خبر می‌دهند که شورش در یک حادثه رانندگی به شدت زخمی شده و تنوی راه بیمارستان جان سپرده است. جمله نمی‌داند این داستان را باور کند یا داستان دیگری را که بعضی‌ها توی گوش هم بچ می‌کنند و بنا بر آن حسن اشکال به ضرب دو گلوله، یکی به پیشانی و دیگری در کتف، به قتل رسیده است (البته رژیم لیبی روایت همیشگی "خودکشی" را نیز نقل می‌کند). جمله از خود نیز می‌پرسد که اگر شورش در تمام اتوموبیل کشته شده پس چرا این همه دوستان و اطرافیان شش رادستگیر و زندانی می‌کنند.

### سک‌های هر

حالا دیگر به در حال حسن اشکال از منته بیرون رفته است و می‌توان دوباره درگنا ر قذافی چهره آسانی عبدالسلام جلوه و بیست سوری چهره‌های چهار عضو شورای فرماندهی انقلاب را دید. آیا این را می‌توان نشانه شکست افسران و سرنگان "پس از انقلاب" در مبارزه‌شان با علما داران انقلاب دانست؟ در حال حاضر پاسخ مثبت است، هر چند هنوز هم تعدادی از افسران که حسن اشکال به نوعی سخت‌گویی‌شان به شمار می‌رفت، در پادگان باب عزیزه کباب و بیای می‌دارند، بخصوص سرهنگ عبدالرحمن السید (مسئول خرید اسلحه)، عبدالقادر سعید، احمد رفی (فرمانده نیروهای لیبی در چاد)، عبدالحافظ مسعود، خلیفه حانشر (رئیس سازمان امنیت) و عبداللستوسی (رئیس سازمان اطلاعات). در این میان حسن اشکال و رفوان ناپدید شده‌اند. دلایلش هم تنها این نیست که این دو دیگس قابل اعتماد نبوده‌اند، بلکه بویژه این خطر داشتند که بکنده در تریبولی بطنی بخش مهمی از ارتشیان نقش

تریبولی حمله می‌برد، و با ب عزیمت به بل‌المنخاع انقلاب لیبی بسوده است. در حالی که وضعیت هنوز نامعلوم است و مبارزه به شدت جریان دارد، حسن اشکال با هلی کوپتر در پادگان بیاده می‌شود و رهبری عملیات ضد حمله را در راه‌سگارد جمهوری به دست می‌گیرد و پیروزی می‌شود. از این هنگام به بعد است که قذافی "مدیون" اومی شود و این راه‌رو خوب می‌دانند، والیته این از آن چور "دین" ها نیست که "رهبر کبیر" دوست داشته باشد اما کند. با این حال، ظاهراً قدرت حسن اشکال افزایش می‌یابد و او برادر عمر را به بیست بیست رخصاسی در درون کمیته‌های انقلاب می‌کشد و از اومی خواهد تقشی شبیه "مقتضی اعظم" را بازی کند. هنگامی که سرهنگ یونس با لقا م در آلمان به قذافی و انقلاب لیبی شت می‌کنند، حسن اشکال از موقعیت سودمی جویند و مجموعه سرویس‌های امنیتی "عبیر" نظماً می‌رساند هم‌هنگ می‌سازد و اضافه بر آن مسئولیت قضیه چاد را به دست می‌گیرد. حسن اشکال که ظاهراً از ماهی گرفتن از آب گل‌آلود حفظ می‌برد شروع می‌کند به مسافرت کردن (و نیاید فراموش کرد که وی قبلاً هرگز از لیبی بیرون نرفته بود) و این آن را دیدن. تماس‌هایی سری می‌شود تریبولی و نجاشتا برقرار می‌کنند (در دیداری با یکی از نزدیکان حسن هابره)، چندین سفر به بروکسل و بخصوص به پاریس می‌کند. صاحب‌وی در فرانسه، که به اندازه خوش‌تودار از بیست و دربار "مخون" ملانیا خلیفه می‌رساند، رفاقتی می‌کند، رولان دوما وزیر امور خارجه فرانسه است.

به این ترتیب، و به تدریج در جریان سفرها و ملاقات‌ها سرهنگ اشکال خودش را "کشف" می‌کند، از خودش حرف می‌زند و شاید هم می‌فهمد که امیال و جاه طلبی‌هایی در سر دارد. کم‌کم به بولدوست نیست و از راه هم به شدت نمی‌آید؛ ولیایی در ساحل دریا، آبارتمان بزرگی در تریبولی، سرمایه‌گذاری‌ها و سیاهی در خارج از لیبی (بویژه در ایتالیا) و مال و منال قابل توجهی در کشورهای مصر، خود وی هرگز به مصر نرفته اما زن دوست، جمالده مصری است (و راشت معمر قذافی هم خیلی از این ازدواج خوش نیامده است) و بسیاری از موالی را که غلی مذاکره‌ها و معامله‌ها به جنگ آورده به نام خانواده، جمله کرده است.

در آغاز سال ۱۹۸۵ وضع سرهنگ خلیسی رویه‌راه است. در خانه‌اش رفت و آمد زیاد است و شخصیت‌های خارجی - که در لیبی نادرند - به دیدنش می‌روند. با هم‌ش می‌خورند، جایی می‌نوشند و سرهنگ که شاعر هم هست و تخلص می‌کند "ابن شیخ" برای خود برگزیده شعری هم برای مهمانان می‌خواند. گاهی هم ترانه‌های از "ام کاشوم" زیر لب زمزمه می‌کند و بعضی وقت‌ها هم درهای دلب‌راه‌روی میهمانان می‌گشاید. او این چهارتا و بعضی آدم به تریبولی "تاریخی" را که دوروبر قذافی جمع شده اند، "دوست ندارد"، بخصوص عبدالسلام جلوه را که به نظرش آلت دست شوری و سوری‌هاست. او خودش را بیست‌و‌هفت می‌داند تا انقلابی، هنگامی که در تلویزیون شعارهای انقلابی پخش می‌شود لبخند تمسخر می‌زند، خود را "دوست مراکش" می‌خواند و احساساتی ضد الجزایری و ضد تونس‌ی دارد. هنگامی هم که دعوا و کشمکش چاد در می‌گیرد، حسن اشکال ختمگشانه از دهانش در می‌رود؛ این یک دعوی کثیف است. ارتش می‌خواهد که بایش از آن بیرون کشیده شود، و حق دارد.

ومی دانیم که دیوارهای تریبولی موش‌دارند و موش‌ها گوش‌دارند... خلاصه خیلی زود قضیه به گوش معمر می‌رسد. معمر هم می‌داند که ایراده‌ها و انتقادهای سرده‌شیر حسن، در واقع همداختن وی را با بسیاری از زارافیان

ژون آفریک - ۸ ژانویه



در این اثنا کنسول انگلیس در تبریز طی چندین گزارش به لندن اطلاع می داد که حکومت دموکرات ها دچار مشکلات بزرگی شده است مانند اختلاف با کردها که (طبق گزارش مورخ ۲۱ اکتبر) نزدیک بود منجر به جنگ بین آذربایجان و کردستان شود. کنسول مزبور قبلاً در تاریخ ۵ سپتامبر (۸ مهر) وضع حکومت دموکرات ها را به این صورت گزارش داده بود: دموکرات ها در همه جبهه ها به زحمت افتاده اند. وضع مالی آن ها وخیم است قبالیست کردها در ارومیه آن ها را سخت نگران کرده است نیروهای نامنظمی که بقول دموکراتها مقامات ایرانی به آن ها مسلحه می رسانند، در اردبیل با فداکاریان زده و خورده کرده اند. طرح جمع آوری غله برای تأمین احتیاجات زمستان مواجه با مقاومت هم از طرف ملاکین هم از طرف کشتاورزان شده و در نتیجه هم از مردم زبردخت مالیات خزان دموکرات ها خالی است. کمبود نان روز بسروز نمایان تر می شود و فرقه با مردمی درگیر است که ۹۵ درصد آن ها با مخالفت یابی اعتنا تجارت را کرده است و یولداران پولشان را یا مخفی می کنند یا به تهران می فرستند.

طبق گزارشی که کنسول انگلیس در تبریز در تاریخ ۳۰ نوامبر (۹ آذر) به لندن فرستاد مقامات شوروی در آذربایجان به پیشروی نوصیه کردند بودند که وضع خود را در مقابل حکومت مرکزی تعدیل و از مقاومت در برابر دولت خودداری کند اما این توصیه مؤثر واقع نشده بود. در نتیجه اشکالاتی که فرقه دموکرات ها سرروز با آن مواجه بود، در تاریخ ۱۹ آذر، شورای اعزامی از مرکز به آذربایجان حمله کردند. ولی فقط مختصر زده و خورده در حوالی میانه صورت گرفت. بین سران فرقه دموکرات پیشروی امر را در ادامه مقاومت داشت ولی بیشتر دیگران با این نظر مخالف بودند. در روز بعد از ورود نیروهای دولتی کمیته مرکزی حزب در تبریز تشکیل شد و پس از بحث طولانی به این نتیجه رسید که باید یکسوی از دوش را انتخاب کند یعنی یا مقاومت در برابر سر و تاج و دولت که خطر مداخله خارجی را در بر خواهد داشت و نتیجه منطقی آن تجزیه ایالات مرزی به نفع انگلستان و آمریکا و احتمال تصادم بین آن ها از یک سو و شوروی از سوی دیگر خواهد بود، و یا عقب نشینی موقت در اشتغال برکت دروغ ساعدتر (۱). بالاخره تصمیم بر انتخاب این شیق قرار گرفت و روز ۲۱ آذر رهبران حزب دموکرات جلسه فوق العاده تشکیل داده فرمان انشعاب صادر کردند. به این ترتیب درست یک سال بعد از تأسیس حکومت دموکرات، غا غله آذربایجان خاتمه یافت. سران فرقه و از جمله پیشروی به شوروی فرار کردند ولی اکثر اعضای فعال فرقه دستگیر و بعضی از آن ها همچنین افسران ارتش کده شورشی ها پیوسته بودند اعلام شدند. هم حزب نوده هم فرقه دموکرات آذربایجان سعی کردند بر جبهه شدن دستگاه حکومت آذربایجان را بنحوی توجیه کنند که نشان دهد این واقعه برخلاف اراده آنها صورت نگرفت بلکه آن ها با آن موافقت کرده اند. به این شرح که حزب نوده تصمیم مجلس ایالتی به صدور فرمان انشعاب را اینگونه توصیف کرد که: "این تصمیم ناشی از منطبق اکید انقلاب بود که بر پایه تجزیه و تحلیل وضع بین المللی و موقعیت خاص ایران در آن مرحله مبارزه قرار داشت چون اگر آن تصمیم گرفته نمی شد ایران مسلماً دچار جنگ داخلی و تجزیه می گردید. (۲) از طرفی فرقه دموکرات هم تسلیم در برابر شورای دولتی را در لباس موافقت با دولت جلیوه داد و طی بیانیه ای که در روز سقوط حکومت خود منتشر نمود اظهار کرد ما در برابر همه دنیا اعلام کرده ایم که آذربایجان باید جز لاینفک ایران باقی بماند. ولی گروهی مردم خائن و مرتجع سعی کرده اند ما هیت واقعی نهفت آذربایجان را به غلط و نامشروع کنند، بنا بر این ما برای جلوگیری از پیروزی این دشمنان موافقت کرده ایم که نیروهای دولتی برای نظارت در انتخابات وارد آذربایجان شوند.

اما عکس العمل مردم آذربایجان چگونه بود؟ شوروشع فوق العاده ای که آن ها در استقبال از ارتش نشان دادند بهترین دلیل بود برای اینکه حکومت فرقه دموکرات هیچگونه تکیه گاهی بین مردم نداشت و دوام آن وابسته وجود ارتش شوروی بود. یک نویسنده انگلیسی که خود هنگام ورود ارتش ایران به تبریز شاهد واقعه بود می نویسد:

"من ۲۴ ساعت پیش از ورود ارتش، در تبریز بودم به استثنای آنچه در سال ۱۹۴۴ در پاریس دیده بودم هیچگاه یک چنین آرزای وجد و شغف شدید و صمیمانه مشاهده نکرده بودم. غلیان احساسات در شهرها مسری است اما نه در دهات و من در دهات بودم که با هیجان عظیمی در برابر تکیه گری که رخ داده بود روبرو شدم. واضح بود که مردم به علت خاتمه یافتن رژیم تکیه بر شوروی داشته از ته دل شادی می کردند.

در تاریخ ۱۷ دسامبر سفیر آمریکا طی گزارشی به وزیر خارج اظهار کرد به نظر شاه علت عمده سقوط ناگهانی جنبش آذربایجان ضعف عجیب سازمان نظامی تبریز بود. شواهد بارو حیه قوی و تصمیم نیروهای تهران و مهم تر از همه اعتقاد همگان (شوروی ها، ایرانیان و آذربایجانی ها) به اینکه آمریکا قویاً از حکومت ایران پشتیبانی کرد. سفیر، اضافه می کند: "با توجه به اینکه سفیر شوروی منتهای کوشش را بخرج داد که از اعزام قوا از تهران به آذربایجان جلوگیری شود و بارها به شاه وقوام گفت که اگر قوا اعزام شود شوروی عکس العمل نشان خواهد داد. اینک اشخاصی سؤال می کنند چه شد که شوروی ها هیچگونه کمک مادی موثری به دموکرات های آذربایجان نکردند و واقع هر فرد ایرانی و بخصوص شخص شاه عقیده دارند جواب این سؤال این است که شورویها سرانجام متقاعد شدند که آمریکا "بلوف نمی زند" بلکه از هر کشور عضو سازمان ملل که مورد تهدید تجاوز قرار گیرد دفاع خواهد کرد. بسیاری از مسئولان امرواز جمله وزیر جنگ و وزیر دارائی، رئیس بانک ملی و رئیس مجلس به سفارت آمده

## مؤاد روحانی

# مصدق

## ونهضت ملی ایران

### در کشاکش چپ و راست

شکست فرقه دموکرات و رهایی آذربایجان

واظها را متنان کرده اند از اینکه آمریکا آذربایجان را به ایران بازگرداند. من تا کید کردم باز یافت آذربایجان کار خود را برانید بود و اگر کمکی از خارج به ایران داده شد از ناحیه یک سازمان جهانی بود که توانست افکار عمومی را علیه اعمال قدرت خارجی تجهیز کند. از طرفی قوام چندبار اظهار کرد که دفع غا غله آذربایجان مدیون سیاست ای بوده است زیرا اگر دولت شوروی نسبت به او (بخش دوم مورد قرارداد نفت) اعتماد نداشت مسلماً کمک های نظامی به دموکرات ها می رساند و همچنین او می گفت اگر در اعزام قوای دولتی به آذربایجان تاخیر شد علت آن فقط این بود که تجهیزات کامل قوا و فراهم آوردن همه شرایط پیروزی زودتر میسر نگردد.

ارتباط دولت ایران با دولت آمریکا در مسئله آذربایجان با تکرار مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۴۶ از طرف وزیر خارجه به سفیر آمریکا در تهران خاتمه می یابد ضمن آن به سفیر دستور داده شد به قوام اظهار کند که دولت آمریکا امیدوار است وی اکنون رؤس سلامت امیز با مردم ایالت پیش گدای اقدامات اشتغال جویانه علیه روس ها و آذربایجانها و کردها برهیز کند. عقیده دولت آمریکا اینست که اعلان عفو عمومی و محدود کردن مجازات به تعقیب رهبران مقرر بر طبق قانون در افکار جهانی حس اثر خواهد بخشید و بر خلاف اظهارات شوروی ثابت خواهد کرد که ایران مرتجع نیست.

### تغییرات اساسی

انحلال کابینه اشتلاقی و متعاقب آن شکست فرقه دموکرات آذربایجان لطمه بزرگی به حزب تسوده وارد آورد. در کابینه جدیدی که قوام تشکیل داد حزب توده شرکت نداشت و دولت روش تازه ای با قصد سرکوب فعالیت های حزب توده و تعطیل سازمان های وابسته به آن مانند باشگاه های ورزشی و توفیق و تبعید افراد کار در حزبی پیش گرفت و در انتها از این روش بیم درگیری با شوروی نداشت چون از طرفی می دانست این روش مورد پشتیبانی انگلیس و آمریکا خواهد بود و از طرفی ارتش سرخ یا مدافع حزب توده خاک آبران را تخلیه کرده بود و دولت شوروی در انتظار تصویب قرارداد نفت از طرف مجلس ایالتی محبیط نا آرام را متقاضی نمی دانست تشکیل کابینه جدید بطرز روشنی گرایش دولت به طرف جناح راست یا فله گیری از جناح چپ را نشان می داد. طرح اصلاحات رضی معوق گذاشته شد، شخصیت های مخالف کمونیسم زندانی شده بودند و نسبی سیدضیا و کاشانی و سرلنگر ارفع آزاد شدند. اقداماتی برای تصفیه ادارات دولتی از افراد مستحب به حزب توده به عمل آمد، استانداران ایالات مهم مانند صفهان، خوزستان و گیلان از افراد دهم کمونیسم تعیین شدند. بموازات این اقدامات تجدید نظری نیز در سازمان حزب دموکرات ایران صورت گرفت. افراد برجسته ای به نمایندگی عشایر جنوب و طبقات مالکین و تجار وارد کسار رهبری حزب شدند و اتحادیه ای برای دفاع از منافع صنعتگران و کشتاورزان و کارگران در برابر شوروی اتحادیه های وابسته به حزب توده تأسیس شد. دولت جدید حزب توده را غیرقانونی اعلام نکرد چون نمی خواست هنگامی که حزب خود بخود در ظاهر و در باطن انحطاط می رفت آن را به فعالیت زیرزمینی سوق دهد اما حزب به تغییر وضع خود توجه داشت. بعضی از مسئولان و افراد آن شکست فرقه دموکرات آذربایجان و تضعیف حزب را ناشی از اشتباهات و اشکالاتی در داخل کادر رهبری می دانستند و پیشنهاد می کردند که برای تعیین تکلیف آینده کمیته مرکزی باید با کنگره دوم حزب را که مدتی از موعد انعقاد آن می گذشت دعوت نماید یا استعفا کند و یک هیئت موقت بجای آن تعیین شود. آن ها هم که استعفا کمیته مرکزی را صلاح نمی دانستند در هر حال یک تجدید نظر اساسی در تشکیلات و نحوه فعالیت ایدئولوژیک حزب را لازم می شمردند.

اصلاح طلبان نسبت به روش کمیته مرکزی حزب در برخورد با مسئله آذربایجان و اشتلاقی با قوام و مقام نامه قوام - سادچیکف معترض بودند و عقیده داشتند که پس از شکست فرقه دموکرات کادر رهبری حزب روحیه خود را باخته و عملاً دچار ورشکستگی شده است. همچنین اظهار می کردند که کادر رهبری در اجرای هدف افزایش اعضای حزب بخصوص در سال ۱۳۲۴ بیشتر به تعداد توجه داشته است تا به ارزش و نایبگی افراد. یک پیشنهاد برای خنثی کردن تورم در عضویت حزب و برگرداندن اینکسار ایدئولوژیک به کادر رهبری حزب از طرف یکی از افراد برجسته گروه اصلاح طلب یعنی دکتر پیریم اسحق مطرح شد. وی در جزوه ای که بدعنوان چه باید کرد (۳) منتشر نمود توصیه می کرد که سازمان حزب باید برنامه ایدئولوژیک جامعی داشته و دارای دو جبهه باشد. یکی جبهه عام بدنام جبهه مترقی با دموکراتیک. مرکب از همه اعضای حزب که کماکان مجری برنامه عادی بسرقت عدالت اجتماعی و رفاه عمومی باشد. و دیگر جبهه خاص که شامل بیشتران با آوان کارده های حزب بوده و بصورت رهبروسویا لیسیم جبهه دموکراتیک و در واقع منز جبهه عام عمل کند. بالاخره بر اساس این مباحثات در تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۲۵ کمیته مرکزی تشکیل شد و بدون موافقت با پیشنهاد استعفا تصمیم گرفت اختیار را تر را برای اداره امور به یک هیئت اجرائیه موقت هفت نفری به عنوان قائم مقام کمیته واگذار کند. در تاریخ ۴ دی کمیته مرکزی با شرکت همه اعضا و وابستگان آن تشکیل شد و اعضا هیئت هفت نفری را انتخاب و وظایف هیئت را تعیین کرد. وظایف مزبور عبارت بود از تجدید سازمان، وفق دادن فعالیت حزب با شرایط جدید مبارزه، تعلیم افراد در مراکز زیرزمینی، ایستادگی در برابر تضییقات و حملات دولت و جلوگیری از تشتت و انحرافات ایدئولوژیک در داخل حزب.

اقداماتی که هیئت اجرائیه موقت در زمینه وظایفی که به آن محول شده بود به عمل آورد هر چند بعضی آنها با خوش بینی تلقی کردند اما انتقاد کنندگان بزودی در یافتند که آن ها را راضی نخواهد کرد. آنها اظهار می کردند که براداری که مطرح شده بود توجه قرار نگرفته است و وضع بصورت سابق باقی است آن ها در بیان ناراضی خود به نکات زیر تکیه می کردند: امانت ایدئولوژی حزب چنانکه باید حفظ شده و این حقیقت مورد توجه واقع نشده گسه مبارزه اقتصادی اتحادیه های کارگری بخاطر حفظ منافع طبقه کارگر و از مبارزه سیاسی احزاب چپ در پیروی از یک ایدئولوژی کلی است. کسار رهبری بجای شناختن حزب بدعنوان یک جنبش ملی و بومی و مستقل از شوروی بیشتر به پشتیبانی عوام مسل خا ری و دنباله روی از جریانات بین المللی تکیه کرده است، هیئت اجرائیه برخلاف انتظار اصلاح طلبان و نظر کنفرانس ایالتی تهران از تشکیل کنگره حزب که قریب چهار سال عقب افتاد بود سر بازمی زندونوسی عمل می کنند که معلوم می گردد بیشتر تمایل به پیروی از روش قدیمی کمیته و سیاست دیکتاتور شوروی دارد. اما اینگونه ایرادات گروه کارگری ناراضی در اکثریت زما مداران حزب اثر نمی کرد. آن ها با انتقاد کنندگان بدعنوان دسته بندی ضد حزبی و مرفس خواهند تغیر کادر رهبری به نفع خود مخالفت می ورزیدند و به اصرار آن ها در اجرای اصلاحات ریشه ای وقتی نمی گذاشتند. بالنتیجه یکی از رهبران گروه اصلاح طلب یعنی خلیل ملکی با آنکه خود در سازمان تجدید شده شرکت داشت از هیئت اجرائیه نا امید شد و از عضویت در آن استعفا کرد. آنگاه عده ای از فعالان حزب به اوبیوسیت و پیشنهاد کردند که متفقاً با رضای بدنام جمعیت سوسیالیست ایران تشکیل دهند و این تصمیم منجر به ایجاد شکاف مهمی در حزب توده گردید.

### انشعاب

تشکیل این جمعیت که موسوم به انشعاب بیون شد، از هدف و برنامه ای دقیق آن ها اعلامیه ای منتشر کردند که راه را برای نوعی آشتی و برگشت به حزب بازمی گذاشت. در روز بعد نیز نشریه ای از طرف جمعیت مزبور زیر عنوان "دوروش برای یک هدف" بقلم خلیل ملکی انتشار یافت که معایب وضع موجود و راه اصلاح آن را نشان می داد. نشریه دو روز برای یک هدف "علل انشعاب را شرح می داد و پدیدایش آن را به زمان کنگره اول حزب و در واقع به زمان تأسیس حزب برمی گرداند. به این وصف که اظهار می کرد حزب از آغاز یک جناح مترقی در داخل خود برای تقویت جنبه های پیشرو و برهیز از جنبه های ضعیف داشته است که وجود آن در کنگره اول حزب معلوم بود و از همان زمان عنوان "اصلاح طلب" و "انتقاد کننده" به آن اطلاق می شده است. نشریه انتقاد اصولی اصلاح طلبان را به این عبارت بیان می کرد که: "علی رغم اهمیت همبستگی های بین المللی و نقشی که ممکن است شوروی در آزادی، استقلال و پیشرفت ملل کوچکتر ایفا کند ارزش و اهمیت نیروهای ملی را نباید کم گرفت و فقط به امید پیروزی در سطح جهانی نیست". (۴) عبارت دیگر تا کید می کرد که حزب توده باید به نیروی اجتماعی زحمتگزاران و آلمان های روشنگران ملت خود تکیه کند و مبارزات و کوشش های ملی را فرع

# نامه‌ها و نوشته‌ها



حاج سمام با منسی اربا مدعیان  
خوانندگان عزیز فقط برای بازماندگان  
طراب و عذاب بدویردات هسای سحسی  
نویسندگان نامه‌هاست .  
با آوری سودک طب و نریا به‌هسا و  
نوسه‌های خوانندگان لزوما " مدعیان  
سوانقب و هم‌رانی ارکان مرکزی سبب  
مدام مدعیان ایران با مداد هسه " آن  
نامه‌ها نیست . اس صعا ب در حین سبب  
بازماندگان " طراب و عذاب بدویردات کون  
ویمزله سربون آراداست .

## دشمنی

### با دوستان بشریت

بدینوسیله با متکبران و ان و صول نشریه  
وزین ویرمحتوای شما یاران عزیز را  
اعلام میدارم .  
البته با بیستی با اطلاع برسانم که مدت  
پنج ماه بود که اینجانب با بیستی  
تمام منتظر چنین روزی بودم ، لیکن  
با بیستی اذمان نمایم که با مظالم  
نشریه متین و بر بارشما تمام سختگی  
انتظار از زینم بدررفت .

اینجانب در فروردین ماه سال جاری  
توانستم از جهنم خمینی گریخته و خود  
رایه هدیه برسانم . با کمک و  
مساعدت دفتر سازمان ملل متحد توانستم  
در دهلی نومستقر گردم که بدینوسیله  
از کلیه مقامات سازمان ملل متحد در  
دهلی نومنون و ساکنان اروپا هم  
اکنون عناد و دشمنی را از این  
سازمان بین المللی و علی الخصوص  
کمیسیون حقوق بشر آن سازمان درک  
می نمایم . چون خمینی از هر نهاد و  
سازمانی که به حقوق انسان و  
انسانیت کوچکترین مرحمتی داشته  
باشد دشمنی ورزیده و آنرا به باد  
فحش و ناسزا میگیرد . ضرب المثل  
فارسی خودمان گویای این رفتار  
خمینی است : نیش خربزه از زرد گیس  
است - اقتصادی طبیعتی اینست .

از ساحت نهفت مقام ملی ایران در  
لسون آنجلس ( آمریکا ) بی نهایت  
سیاسکارم و امیدوارم در راه تشنگل و  
بهم پیوستگی نیروهای مبارز داخل و  
خارج کشور در بندمان بپیرا بپیش موفق  
باشند .  
دروهای گرم مرا به رهبر نهفت مقام  
ملی ایران دکترنا پوربخشیا برسانید  
و بگوئید که راه او راه صلاح ملک و ملت  
است و ملت باشیفته صداقت و صراحت و  
تجاعت اوست . ملت آماده قیام  
است و این بار مضم است راه خود  
را با تعقل و دوراندیشی انتخاب نماید .  
مهندس م - ه - دلی نو ۱۹ داسا صر ۸۵

## نمایندگان تبریز

### توده‌ای نبودند

در سلسله مقالات آقای فواد روحانی  
بزرگشکرگرمی که تحت عنوان " صدق ،  
نهفت ملی ایران در گشاکش چسب و  
راست " در نشریه قیام ایران منتشر  
می شود در صفحه ۹ شماره ۹ دیماه ۱۳۴۴  
اشاره شده بود که انتخابات تبریز منجر  
به انتخاب ۹ عضو حزب توده شد .  
برای اینکه این یادداشت‌های با ارزش  
و تاریخی مصون از هرگونه اشتباه ولو  
کوچک باشد ، لازم دیدم توضیحات زیر را  
با استحضار برسانم :  
تا آنجا که حافظه ام یاری می کند  
نمایندگان تبریز در دوره ۱۴ مجلس  
شورای ملی به ترتیب اکثریت آراء  
عبارت بودند :  
۱ - رحیم زاده خوشی ۲ - جعفر  
پیشه‌وری ۳ - علی ماشینی ۴ - مسی  
۴ - تنعلی ابیکجیان ۵ - امیر نصرت  
اکندری ۶ - ابوالحسن ثقه‌الاسلامی  
۷ - ابوالحسن صادقی ۸ - دکتر یوسف  
مجتهدی ۹ - سرتیپ زاده .  
هیچ یک از نمایندگان عضو حزب توده  
نبودند . ۴ نفر اول در انتخابات  
اشتلاف داشتند ، خوشی از تجار سرشناس

## آقای ح. مشکان

مقاله جنابعالی در مورد حفظ فرهنگ و  
ارزش‌های ایرانی با سرنوشت " دشمنی  
با عصر بیداری ایرانیان " بسیار  
جالب است و اجازه دهید که خرسندی و  
سیاس خود را در این باب ابراز دارم .  
خواهشمندم در صورت امکان جای بیشتری  
به این نوع مقالات اختصاص داده شود ،  
چون هم‌نظر که یقینا " نظر شخصی  
جنابعالی هم میباشد برای دوباره  
ساختن ایران در آینده نزدیک تحکیم  
و تجدید آداب و رسوم ایرانی یکی از  
راه‌های اجتناب ناپذیر است .

سیامک احمدیان

آسیستان دانشگاه فریبورگ - سوئیس

## نامه‌هایتان رسید :

آقای نامعلی محسنی - آلمان  
" الف منصور - آمریکا  
" م - امامی - لندن  
" غ - نامی - آلمان  
" حسن فراوانی - دانمارک  
" س - آقایی زاده - هانور  
" چهاردهی سزاد - آلمان  
" الف - محمد - آلمان

## اتحاد وطن پرستان

سپوند نهفت و قیام ایران را تبریک  
می گوئیم و امیدواریم که در آینده شاهد  
پیوستن افکار و عقاید و آرزوهای همه  
هموطنانی باشیم که به راهی ایران و  
برای حکومت قانون و دموکراسی عشق  
می ورزند . پیشنهاد می‌کنم که هر چه  
بیشتر اخبار رویدادها بپیرا بپسند و  
جنبه خیری ارگان نهفت مقام ملی  
ایران را بپیرا بترکنید .

فرهاد



اترکی از خوانندگان نوجوان ما

## معنای وطن پرستی

نامه‌ای یا مفای " یک خواننده قیام " از  
ژوربج " به ما رسیده است که به نام  
سازمان میهن پرستان ناسیونالیست ،  
که در شماره ۹ ۱۳۰ قیام ایران به چاپ  
رسیده است ، باخ نوشته است .  
نویسنده نام می نویسد :  
" نمیدانم بعضی ها میهن پرستی را  
چگونه توجیه و تفسیر می کنند و محسک  
آن ها در این مورد چیست ؟ آنگونه که از  
نوشته حضرات میهن پرستان  
ناسیونالیست برمی آید هر آنکس که در  
آن رژیم از انسانیت بویی برده بود  
و به جلد نه گفته است وطن فروش است ..."  
چای دیگر ، در این نامه آمده است :  
" ... ولی اینکه ساواک را یک سازمان  
امنیتی در خدمت مملکت و وطن  
بدانیم ... از قماش سازمانهای  
امنیتی کشورهای ( دمکرات ) ، سنگ  
بای تزوین را خجلت داده ایم ..."

## شدگروگان ملتی

### در چنگ هشتی پاسدار

نشریه رزمنده قیام ایران را بیست و  
نخستین بار خواندم و از مقالات آن لذت  
بردم . نمی دانم سیاست آن نشریه در  
مورد درج اسرار چیست . منگه یک افسر  
سالخورده و بازتست‌نیروی هوائی  
هستم تنها از این راه مبارزه می کنم .  
بهر حال قطعه شعری را تقدیم میدارم یا  
درج کنید و یا خودتان مطالعه فرمائید :

کشوری کز روزه‌خون سازند ز بهر تو وزیر  
همچو ایران میشود در تیره روزی بی نظیر  
دولتی کز شیخ جوید بهر در هر مشکلی  
کی توان شدگان را سا مان دهد با دوزیر  
شدگروگان ملتی در چنگ هشتی پاسدار  
گشت ویران کشوری با دست قومی با جگر  
عرصه بر مردم چنان تنگ است و جان فرساکه نیست  
راه آزادی جز از مرز یا میدان تیرا  
هر کسی را گفته اند ز بهر کاری ساختند  
گریه عابد کجا بگرفتند جای نره شیر  
جای ملایان ابله در وزارت خانه نیست  
کاین جماعت مفت خوا را ننداز برنا و پیر  
نیست کار مردم روحانی جزا را خلق  
نی فریبند آنکه خود در جهل میباشند سیر  
تا وطن از دست این نابخردان گردد رها  
ارتشی جانبا میبایست و مردانی دلیر  
شیر ایران را گراکنند خفته بیستی غم‌مدار  
باثر تا بیدار گردند ناگهان این خفته شیر

علی کبر فردی - کالیفرنیا

## خبرها

گفت : یکی از شروط آزادی گروگانهای  
فرانسوی در لبنان ، آزادی بیست و پنج  
تروویستی است که در لبنان سال  
۱۹۸۰ در سوئد تصد نامر جام به جان  
شاپوربخشیا ر نخست وزیر پیشین ایران ،  
یک ما مورلیس و یک زن خانه دار  
فرانسوی را به قتل رساندند .  
این پنج تروویستی ، دوفرانسوی را  
گشته اند و یک ما مورلیس فرانسه را  
مادام العمر بر جا ر چرخه مطولان  
نشان داده اند ، قوه قضائیه فرانسه  
چگونه می تواند آن ها را آزاد سازد ؟  
ژان ماری دایه گفت ، تا آن جا که  
ما می دانیم گروگان های فرانسوی  
در بیروت هیچ جرمی مرتکب نشده اند ،  
من فکر نمی کنم افکار عمومی فرانسه ،  
با آزادی این پنج تروویستی موافق  
باشد .

خبرگزاری فرانسه ۷ ژانویه :  
طبق بیانیه نظامی بغداد ، با حمل  
لشکر سوم عراق بختی جنوبی جزایر  
مجنون که چاه های نفتی متعددی در آن  
واقع شده به تصرف عراق درآمد .  
رژیم تهران با زین گیری جزایر مجنون  
توسط عراق را تکذیب کرد .

ستاد ارتش جمهوری اسلامی اعلام کرده  
نیروی هوائی ایران با تعداد ۶ ژانویه  
با یگانه عراق در غرب رواندوز واقع  
در شمال خاک عراق را بمباران کرده  
است .

ارامنه و مسیحیان استانبول  
آذربایجان غربی ، به عنوان اعتراض  
به تصمیم های کمیته مرکزی انقلاب  
شهرستان رضائیه که سرپرستی آن  
را ملاحظه فرمایید برعهده دارد مدارس خود  
را تعطیل کردند .

گزارش عناصر صومالی از رضائیه حاکی است  
که در هفته پیش ، کمیته مرکزی انقلاب  
این شهرستان به دختران و زنان  
ارمنی و مسیحی مقیم آذربایجان غربی  
ابلاغ کرد که باید مانند دیگر دختران و  
زنان امت حزب الله ، مقنعه بپوشند .

اعلام این تصمیم ، با اعتراض شدید  
ارامنه و مسیحیان مواجه شد و در پی آن ،  
دانش آموزان ارمنی و مسیحی از رفتن  
به مدرسه خودداری ورزیدند و این  
چنین ، مدارس این اقلیت در آذربایجان  
غربی به حال تعطیل درآمد .

گزارش دیگری می گوید به اگر ادنیس  
ابلاغ شده است که از این پس از پوشیدن  
لباس کردی خودداری کنند .

بقیه در صفحه ۱۲

دکتر مهیار - طباطبائی

# درنگ

هزار جهد نمودم که سر عشق بیوشم  
نبود بر سر آتش میسر م که نجوشم  
( حافظ )

درینم آمد که شما را در لذت سی که از  
مشاهده فیلمی گزارش گونیه از  
تئوریون سوئد به مناسبت شب سال  
مسیحی جدید ( ۱۹۸۶ ) از زندگی شاه و  
خانواده سلطنتی سوئد بحث می شد  
بی نصیب بگذارم. با توپل به یک  
ضرب المثل سوئدی که: " گاهی یک  
تصویر بیشتر از هزار کلام سخن میگوید"  
قضاوت را به وجدان بیدار خودت گمان  
می سپارم تا به بینید که " تفاوت ره از  
کجاست تا به کجا".

شاه به عنوان یک فرد سوئدی معمولی  
در کنار خانواده اش بدون آنکه هزار  
فامیلی داشته باشد فاقد هرگونه  
قدرت سیاسی به زندگی روزمره معمول  
یک انسان مشغول است و در جمع کشور  
۸ میلیونی سوئد دارای یک رای میباشد.  
این است وضع " کارل شانزدهم گوستاو"  
شاه سوئد.

پس بیایم تا:  
به بانگ جنگ بگویم آن حکایت ها  
که از زلفتن آن دیگ سینه می زدجوش  
گفتنی زیبا داست و درین و در دنیا دگر.  
جامعه سوئد امروز صرف نظر از جاهه های  
فریبنده ای که دارد، با رژیم سوسیال  
دموکراسی واقعی " ناکجا آباد"

افلاطون ویا " شهر خدای " هابسی را  
تداعی می کند. این جامعه ای که ز نظر  
تاریخی و جغرافیائی در مقابل یک  
بسیاری از کشورهای کوچک به حساب می آید  
در جامعه بزرگ خانواده بشری قسری  
حاضر در تمام زمینه های علمی، صنعتی،  
ورزشی، هنری و... مطرح است. اگر  
بدور از هرگونه حب و بغض در مقابل مبررسی  
علت و دلیل قضا با قرار بگیریم بی شک  
واقعیت آشکار گریبان نگیرمان می شود  
و آن اینست که " قدرت طلبی"، خود  
محور بینی " و " فرد پرستی" جای  
خود را به روحیه گروهی مثبت و سازنده  
داده است و لب لباب کلام آنست که  
" فرد خود را در جمع" قربانی  
می کند. در حالیکه فرزانه ای چون  
" ابوالحسن خرقانی در مقابل  
فرهنگ پرفرانی ما تصوف را عیسارت  
می دانند از " خود را در غیر دیدن" و همو  
می گوید که: " کاشکی بدل (بجای)  
همه خلق بر مدی تا خلق را مبرک  
نیارستی دیدن"

ما از فرهنگی اصیل برخورداریم  
که در آن " شهریار" مشتق از دو واژه

دریغ و درد که در ایران ماملت اسیر  
دو تقدیر نوا مان بود. یکی تقدیر  
مقدر آسمانی که به تبع دوری از  
تکنولوژی و علم امیل و وجود عالمان  
بی عمل و نمایش های آماری تعداد  
دا دانشگاه و محصل در فضای ایران، مردم  
بیشتر از آنچه در جوامع پیشرفته  
دیده میشود بدان دل می سپردند.  
تقدیر دوم بدست عمده قدرت و سلطه  
رقم زده میشد. هر کسی که بنا به عسرف  
عام به بندگی خدای راستین گسردن  
نمی نهاد و عده آن بود که قرآن خدا در  
عقاب بر کمرش خواهد زد و انتقام  
می رفت که احتمالاً در فردای قیامت  
به عقوبت برسد. هر آنکسی که بندگان  
خدای دروغین زمینی را گردنگیر  
نمی شد گزیمه قدرت در دنیا ب  
شتر بندش می زد و نومید از بختش  
ساواک و شکنجه در همان روز به فرجام  
نا فرمائی خود سپرده می شد.  
به عنوان معترضه باید گفت که در  
کشورهای پیشرفته بشر با مقام  
والائی که در اثر گرفتن و بدیع آسمانی  
علم و مجهز شدن به این سلاح رزمنده  
در کنار عرفان به معنای " آزادی مثبت"  
( به تعبیر هیرت مارکوزه ) در برابر  
چهل وجبر یافته است به نبرد با  
تقدیر قدرمی ایستد و سرفروزی زیبای  
بتنهون یعنی " نبرد با سرنوشته"  
را تداعی می بخشد. آری در خلقت  
آدمیان به عنوان " خلیفه الله" بر  
روی زمین این استعداد و وجود  
دارد. بی سبب نیست که حلاج  
آن فرزانه دوران از روی اخلاص و  
گذشت از درکات خاکی بر فرزند مقام  
والای محضی، انسان به راستی فریما  
" اتا الحق" می زد.

درین رابطه حکایت عجیب دیگری در  
دیارسوئد شنیدنی است. شخصیست  
محبوب معاصر " اولوف پالمسه"  
نخست وزیر فعلی سوئد به عنوان دکتر  
در علوم سیاسی در سال ۱۹۸۵ به دانشگاه  
" هاوارد" آمریکا دعوت می شود تا طی  
چند کنفرانس علمی در زمینه " سیاست  
( پلیتیک ) تدریس نماید. در پایان  
کار دانشگاه مزبور حق الزحمه  
به ایشان می دهد: پانزده هزار دلار  
به پاس احترام به مقام علمی و  
دانشگاه خود، آری می کند و با طیب خاطر  
آن رابه دانشگاه مزبور می بخشد.  
این دانشگاه در پی جبران این ایشار  
از گرفتن شریه " یک دوره تحصیلی  
دانشگاهی از پسر پالمه که در هاوارد  
تحصیل می کند، خودداری می نماید.  
در سوئد به پالمه در مقابل  
ارتباط جمعی اعتراضی شده که اینسان  
از مقام و کشور متبوع خود سو استفاده  
کرده است و در این بین رشوه ای  
رد و بدل شده است. به زعم افکار عمومی  
اوصیخاسته است از پرداخت مالیات  
مربوط به این مبلغ که جز در آمد  
شخصی منظور می شود سرباززند.  
آخرا لای این شخصیت محبوب به رای  
قانون گردن نهادن مالیات مربوط  
به آن مبلغ را بر دازد و چنانچه  
غرور آفرین بود که پالمه و مردم  
سوئد شاهد این نمایش زنده زمسان

" شیر" و " یار" تعبیر رهاننده را  
دارد و با " مسیح" در مسیحیت  
" سوشیالت" زرتشتی، " کریست"  
یونانی و " مسایا" در لاتین همننگ  
است. اصطلاح " نیچه" فیلسوف  
آلمانی، یعنی " ایرمرد" نیزمی تواند  
بکار برده شود. نیچه از درخت " Sip Mutador"  
سخن می گوید که در پیشه زاران می بالد  
و بر بالای همه درختان و در آفتاب تابان  
گلهای سحری خود را شکفته می سازد. به  
نظر او این تمثیل " اثر مرد" است  
که تاریخ را می آفریند. گفتنی است  
که تاریخ را جلوه ای شکوه مند میدهد  
آنان که " وکیل الرعایا" کریخان  
زند به صفحات تاریخ ایران بهار و  
غنای بخشد.

آری همچنان که آفتاب از شرق طلوع  
می کند، کلام کنفوسیوس شکسوهی  
همسنگ مهر تابان از شرق دارد و ما دام  
که مهر چنان تاب می تابد این گفته  
نیز می باید که " حکومت جابرانه از  
ببر هم وحشی تر است."  
از ادب پرما به: خدمات نیز مددی گیریم  
از زبان شیخ المشایخ ادب فارسی  
" سدهی" که:

نکنند جور پیشه سلطانی  
که نیاید زگرگ چوپانی  
پادشاهی که طرح ظلم افکند  
بای دیوار ملک خویش بکند  
و استقبال " شهریار" شاعرانی نیز  
از این تعبیر در جای خود زیباست که:  
به بین به جلد سگ با سان چه گرگانند  
به جان حوا چه که این شیوه شبان نیست  
در جوامعی که " فرد" بی رحمانه جمع  
را قربانی مطامع و خواسته های بیحد و  
حصر خود میکند تراژدی وحشتناک  
جا همه ما پیش می آید که مثنی گسرد  
در قالب چوپان به عنوان نخبان بر  
جان و مال مردم می تازند و از اعمال  
هیچگونه ظلم و تعدی فروگذار نمی کنند  
و برای مردم فریبی تازه اگر بنا به  
اقتضای منافع بزرگتری که در بین  
است، دقیقاً " یا مکنیم" در پیسه  
اطمینان " مشت دزدی چپا و لگردولتی  
را با زمی کنند از اصطلاحات ما به پسندی  
چون " کشف اختلاس" و چون در مقام  
تحلیل رای شخصی و بنی آزادی های  
مردم برمی آید اعتبارات فریبنده  
" مصالح ملی" و " منافع ملی در مسائل  
ارتباط جمعی مددی گیرند...

بودند و در واقع از سر درختی میخوردند  
که روزی نبال آن را گاشتنند. بسه  
مصدق " فاعلی با اولی الایصار"  
مدرا عظم های ما را به خاطر متبصار در  
کنید!

آری شهیب سعدی را بشنویم که در باب  
اول کلستان یکی از وزرای بد طبیعت  
را مورد تنقید قرار داده، زیرا که خانه  
رعیتی را خراب کرده است، شاه  
خزانه سلطان را آباد سازد و هم  
درین جا می گوید:

آنس سوزان نکند با سینه  
آنچه کند دود دل مستمند  
اگر انصاف را به قضاوت بنشانیم و  
نیم نگاه می به مقتضیات زمان و مکان  
ببیند ازیم و از علم جامعه شناسی و  
روانشناسی مدد بگیریم، فرد پستانی  
که این چنین اسیر خود محور بینی  
( اگوئیسم) هستند جای شکرمان در  
گوشه های دارالمجانین است و در زمره  
سجورین به حساب می آیند و خلاصه مستحق  
روان بریشان اند.

## آلبدشکافی انقلاب

بگذریم از این قصه های پرغصه و به نقد  
حال بپردازیم. وقت آن است که از  
پیر خردمند تاریخ اندرز بگیریم.  
در پزشکی رسم برای آنست که قبل از  
درمان صحیح بیماری باید تشخیص از  
درستی برد و طبیب حاذق کسی است  
که در تشخیص مرض به علت آن برسد.  
تا زه میماند کنترل بیمار و جلوگیری  
از عود و تکثیر بیماری. برای درمان  
ایران بیمار امروز باید تشخیص  
بیماری را وجه اهمیت قرار داد که  
در این میان بررسی علت مرض اهمیت  
تاییدی دارد.

فرصتی منتهم دست داد تا کتاب  
" کالبدشکافی انقلاب" اثر کریمن  
برینتون " دکتر و فلسفه از " هاوارد"  
و استاد رشته تاریخ این دانشگاه را که  
در سال ۱۹۶۸ منتشر شده است مسروری  
کنم. این محقق به خود زحمت داده  
و چهار انقلاب بزرگ را در چهار رکن  
انگلستان، فرانسه، آمریکا و روسیه  
سوره بررسی قرار داده. وجه و چگونگی  
منشکر رسیده است توجه به نظرات  
بررسی ها و نتیجه گیری های او شاید برای  
آنها شیکه هنوز در خواب غفلت اند  
تلنگری باشد. به زعم این نویسنده  
در تمام انقلاب های بالا ظلم زما داران  
بی کفایت عامل مؤثر بر انکسار  
انقلاب بوده و مردم رابه عمیان عمومی  
واداشته است. قطعاً این ظلم  
به معنای وسیع خودش مطرح میشود.

بعد از مرحله تشخیص علتی، درمان  
بیماری از عده فرد ایرانیان  
بویژه خادمان اجتماع که به زینور  
شعور اجتماعی و از خود گذشتگی و  
فداکاری و خلاصه اصل " از خود بریدن  
و به جمع برداختن" آراسته اند. بر  
می آید. در این میان الزاماً تکلیف  
بر روشنفکران ( انتلکتوئل ) نیست  
که آنها نیز می توانند سیر مطامع  
خود را شناسایی است خطر بیشتر  
بقیه در صفحه ۱۲

توجه این جدائی گفت: " آن جبهه ( حزب توده) دیگر  
نمی توانست حتی یک قدم در راه دفاع از حقوق ملت  
ایران بردارد" (۸).

- ۱ - ایرج اسکندری در مجله Moven Orient شماره ( ۷ - ۸ ) به نقل از تبیح صفحه ۱۱۸
- ۲ - همان ما، خذ شماره ۱۷ مجله به نقل از تبیح ص ۱۱۸
- ۳ - این جزوه بعنوان یکی از اسناد مهم تاریخ حزب توده شناخته شده و محققان غالباً از آن یاد کرده و می کنند. دکتر ابریم اسحق ضمن یک گفتگوی خصوصی به نگارنده گفت عنوان جزوه " چه باید کرد" ساخته خود او نبوده بلکه اقتباس از جزوه ای بوده است که لنین تحت این عنوان در سال ۱۹۰۳ یا ۱۹۰۴ منتشر کرد. او علاوه کرد که شخص " بان شهاب" موافق نبود زیرا عقیده داشت که اصلاحات باید در داخل حزب صورت گیرد اما می دانست که کسار رهبری با اصلاحات اساسی که مستلزم استقلال از شوروی است موافقت نخواهد کرد. بنا بر این تصمیم به استعفا از حزب گرفت.
- ۴ - مقدمه کا توزیان صفحه ۵۹
- ۵ - همان ما، خذ ۶۱
- ۶ - همان ما، خذ ۵۶
- ۷ - تبیح ص ۱۳۴
- ۸ - کا توزیان ۵۸

( هفته آینده: کنگره دوم حزب توده )

بعد از انتشار این اعلامیه در بخش فارسی رادیو مسکو انشعاب را محکوم کردند. واکنش انشعابیون در برابر این رویداد نوعی بود که در ظاهر هر کجاست با زکشت آن ها از تصمیم خود می کرد. آن هسا در تاریخ ۳۰ دی اعلامیه ای دایر بر انصراف خود از تشکیل جمعیت سوسیالیست توده، ایران منتشر کردند و از اینجاء اصطلاح " انصرافیون" به دنبال انشعابیون ساخته شد. اما انصرافیون توضیح دادند که منظورشان انصراف به معنی ترک تصمیم قبلی نبوده بلکه این بوده که در برابر حملات حزب و شوروی یک آرا شو و مجال فرصتی بدست آورند تا ضمن آن انکار و هدف های خود را که تا آن زمان مبهم بود روشن کنند. ( این عبارت رابه علت ارتباط آن با تاریخ نهضت ملی ایران عیناً نقل می کنیم). در عین حال نیرو و انرژی عملی خود را که تا آن زمان در واقع به هرز رفته بود در خدمت نهضت ملی ایران بطرز مثبت و سازنده ای بکار اندازند" (۶). اما شوروی کسه خود باعث " انصراف" شده بود آن رابه همان معنی ظاهری کلمه تلقی کرد. چندی بعد یک نویسنده روسی طی مقاله ای که در سال ۱۹۵۵ منتشر نمود چنین گفت: " عمال انگلیس توانستند تا اندازه ای در حزب توده تفرقه بیاندازند بطوری که خلیل ملکی و گروه کوچکی انشعاب کردند. اما این توطئه بقدری واضح بود که این گروه خائن مجبور شد به فاصله نسوزده روز انحلال خود را اعلان کند. (۷) در حال اصلاح طلبان با جدا شدن از حزب یکی دوسال از فعالیت بازمانده اند و صدای افراد معترض دیگر هم که در حزب باقی مانده بودند خاموش شد و رهبران حزب توانستند به میل خود رفتار کنند. اما رویدادهای بعد نشان داد که این جدائی ضرورت داشت. بعداً " دکتر مصدق در

## مصدق و نهضت ملی ایران در کاشک چپ و راست

بقیه از صفحه ۹

جریانات بین المللی قرار ندهد تا بتواند عوامل مؤثری در تعیین سرنوشت ملت ایران باشد. اما حزب توده در نشریه های اصلاح طلبان را " سدهی از عناصر نالیق و بدون ابتکار" می خواند و می گفتست این سده " با کمک عده قلیلی عناصر قاسد و جاهل و جاهل در مقابل نمایان عمومی حزب که خواستار اصلاحات بودند به وجود آمد" (۵). بنا بر این واکنش کادر رهبری حزب در برابر عمل اصلاح طلبان فقط توشل به اولتیماتومی به این مضمون بود که اگر انشعابیون از مواضع خود نگذرند از حزب اخراج خواهند شد. اما اصلاح طلبان قصد برگشت از اقدام خود نداشتند و در مقابل سرخستی کادر رهبری حزب در تاریخ ۲۶ دی اعلامیه دیگری صادر و انشعاب خود را از حزب توده قطعی کردند. روس ها که از موضوع انشعاب سخت برآشفته بودند روز



# درنگ

بقیة از صفحه ۱۱

می توانستند داشته باشند که: " حیو دزدی  
سأ حرام آید گزیده تربرد کالا"  
امید که طیبی " عیسوی وش " در هیئت  
ملی محکم یا درک واقعیت های زمانی  
ومکانی این بیمار محتضر را نجات  
دهد که به قول شکسپیر: " روزگاری است  
که در دریا ئی از مشکلات غوطه ورست ."  
سهل است مزید براین کفایت در چرب و  
راست آن، با توجه به اصل " فرصت طلبی "  
کوشه ها برای بلعیدن این طغیان  
در عین دند ان نیز کردن لحظه شماری  
می کنند.

آخرا لمر میماند نظری پیشگیری و  
جلوگیری از عود بیماری . مسئله  
مهمی که در جریان انقلاب ایران به  
بوته فراوسی سپرده شده بود و  
جا دارد که " محیبت دوشود " توجه  
به " حاکمیت ملی " تنها اقدام  
مثبت جهت پیشگیری و جلوگیری از عود  
بیماری بنظری رسد.

جا دارد تا با مرور در آنچه که در زمان و  
مکان و در عده جایی آن می گذرد توجه  
به آنچه بر ما گذشته است و رجوع به  
تاریخ معاصر ایران، میراث داور زمانه،  
حاجید صدق باشم ویرا و راه  
ایمان بیاوریم که هیچگاه فردا ایرانی  
را از شعور دسترسی به دمکراسی بدور  
نمی دانست و هیچ دلیلی مانع از  
قبول این واقعیت نیست . اگر مشتقی  
خود فریفته رقم دردمسواد می مردم  
ما را بپا نه: آن می دانند که خود را  
چون گذشته " قیام " مردم زنده سازند  
از کشور هند با ۶۳٪ مردم بیسواد که  
قدرت خواندن و نوشتن ندارند جا دارد  
که اندرز بگیرند که چنان قانند  
رشددموکراسی را همچنان افراشته اند  
و به کلام عطار در " منطق الطیر "

از " سی مرغ - سیمرغ " ساخته اند.  
این گفته، مصدق است که سراسر مصدق  
است که: " دموکراسی موقعیتی است  
که تنها در تجربه و تمرین جامعه ظاهر  
می شود و عوامی تیرد و با ذات زندگی  
حوس می خورد. و همو در دم " خود  
بحوریستی می گوید:

" دست خدا گرفتار رسو در کسی که در  
حیات و ممان از من بنی سازد."  
در خاتم بر استبداد ظلمانی بویژه فری  
است که در زنا ریح بند بگیرند و بگذا رند  
تا در فردای ایران عزیز مردم غارت  
زده، ما شمه و در عین حال بخشنا پنده  
ایران بر آت ان بلکه بخشنده و به قول  
" برشت " که می گوید: " آنکس که  
است " تا دان " به حساب  
آورده نشوند، به این امید که اقرار  
به اشتباه بارگناه آنان را سبک  
سازد و به آرامش روانی نسبی دست  
یابند.

النیایه هم این " پیروزی " برای  
جمهوری اسلامی قدری مشکل است.  
بجای چندین هزار کشته، آیت الله  
می تواند چندین ده هزار جوان را از مدار  
بیرون بکشد و به جبهه ها اعزام کند .  
بجای توب ها و تانک های ضایع شده  
نیز می توان توبها و تانک های دیگری  
خرید. این ها هیچکدام آیت الله  
خمینی را نگران نمی کند.

آیت الله از در رو ریختن سقف وستون  
جمهوری اسلامی نگران است و این را  
موضع کثیری بین المللی، آشکارا  
نشان می دهد. به همین سبب، برخلاف  
گذشته ها که جمهوری اسلامی در قبضه  
مجامع بین المللی خون سردی بخورج  
میداد، این مرتبه عکس العملی  
ختم آ میز بروز داد.

طبق اظهار علی اکبر ولایتی وزیر امور  
خارجه آیت الله، جمهوری اسلامی  
تصمیم دارد در روابط خود با سنجاه و  
سه کشوری که به نفع قطعنامه مربوط  
به نقض حقوق بشر در ایران رای دادند  
تجدیدنظر کند. با این شاخ و شانده  
کنیدن، جمهوری اسلامی نشان داد  
آزادی عقیده و رای را حتی در زیر  
سقف بزرگترین سازمان بین المللی  
شامل نمی کند. عکس العمل های عصبی  
دولت ها هم مثل اشخاص، چهره واقعی  
آن ها را عیان می سازد. جمهوری  
اسلامی زمانی که از وضع خود خاطر جمع  
بود نسبت به اعتراضات مجامع جهانی  
در باره نقض حقوق بشر خون سردی نشان  
می داد و با بی اعتنائی می گفت: مسا  
حقوق بشر را فقط در محدوده قوانین  
اسلامی قبول داریم. اما این مرتبه  
خشمکین شده و زبان به تهدید گشوده  
است چون می بیند دنیا دارد رسماً  
آن را در کنار متفوت ترین رژیم های  
عصر، از قبیل رژیم نژاد پرست آفریقای  
جنوبی قرار می دهد، جایی که هیچ  
طبیعی اوست.

وقتی یک رژیم خودکا مد درنده خوی  
استبدادی، بی اعتنائی به حقوق و  
حیثیت افراد بشر را از حدمی گذرانند  
خیال می کند به اعتبار روابط اقتصادی  
و زد و بند های سیاسی با دولت ها میتوان  
به افکار عمومی نشان داد که می کرد  
کار به اینجای می رسد. بهتر بود جمهوری  
اسلامی بجای اینکه کشور های جهان را  
بخاطر رای دادن به قطعنامه مورد بحث  
در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تهدید  
کند و برای آن ها شاخ و شانده بکشد،  
به همان منطقی " آیه انبیا " بسی  
متوسل می شد و به سوال اظهارات نماینده  
آیت الله در سازمان ملل که حضور  
این قطعنامه رایک پیروزی برای  
جمهوری اسلامی نامیده بود، سبب  
مقامات رژیم هم می گفتند در حقیقت  
مجمع عمومی سازمان ملل خواسته است  
دست نوازی بر سر جمهوری اسلامی بکشد.

ملج یعنی جنگ ...  
حقیقت یعنی دروغ  
مهر یعنی قهر  
محمومیت هم یعنی برانست ...

## کتابهای جدید برای بهرمانی خاندانی

آخوندها جنگ را منشاء نعمت و برکت  
می خوانند. چنین شعاری منسأ به  
اینست که بحاظر اینکه جنگی رخ داده  
و در طول پنج سال چند صد هزار کشته،  
چند ده هزار معلول، چندین میلیون  
آواره، ویرانی، محضت، مصیبت  
روی دست ملت ایران گذاشته است باید  
شکر گزار بود و بیدرگاه خدا و ند دعا کرد  
که این نعمت و برکت را سالهای سال  
همچنان برقرار بدارد.  
نخست وزیر جمهوری اسلامی همین چند  
روز پیش در گزارشی که بمناسبت تقدیم  
بوده ۱۳۶۵ به مجلس داد ندوبن چنین  
بوده می را افتخار آ میز شمرده و مدعی شد  
که این بودجه دلیل بر سلامت و وسع  
مالی و استواری اوضاع اقتصادی جمهوری  
اسلامی است. با این توفیحات معلوم  
می شود شرط موفقیت اقتصاد، کاهش  
درآمدهای تولیدی و افزایش هزینه های  
غیرمولد است. هرگزوری که توانست  
سهام عمده درآمدهای خود را در راه آدا  
جنگی ویرانگر و بی حاصل صرف کند و  
مقتابلان از برنامه های عمرانی خود  
دست بکشد این کشور راه صحیح پیشرفت  
را پیدا کرده است. هر دولتی هم توانست  
درآمدها را با ثبات بیاورد، هزینه های  
زندگی را بالا ببرد، بر انواع مالیاتها  
بغزاید و بودجه مجبول تورم زا بنویسد  
باید به معجزه او اعتراف کرد.

ملج یعنی جنگ  
آزادی یعنی بردگی  
حقیقت یعنی دروغ  
آزادی یعنی بردگی  
پیروزی یعنی شکست  
آری، وقتی انسان منطقی و آرونده بینی  
را پذیرفت، شکست را هم میتواند  
پیروزی جلوه دهد و بخاطر آن حس بگیرد،  
هنگامی که عملیات جنون آمیز " البدر "  
ما نند حملات بیسین جمهوری اسلامی برای  
قطع ارتباط بصره و بندام با شکست روبرو  
شد و متجاوزان زیست هزار ایرانی در  
مردا ب های هویزه و جزایر مجنون به  
خاک هلاک افتادند و هست لشکر سیاه  
با سدار با بکلی از میان رفت، آیت الله  
خمینی در ایوان جماران ظاهر شد و با  
کمال خون سردی منطقی ایراد کرد و نتیجه  
گرفت که این شکست نیست و پیروزی است.  
پس تعجبی ندارد اگر می بینیم نماینده  
آیت الله خمینی در سازمان ملل نیز،  
تصویب قطعنامه مربوط به نقض حقوق  
بشر را در مجمع عمومی سازمان ملل  
متحد برای جمهوری اسلامی یک پیروزی  
می شمارد.

" جرج اروول " نویسنده انگلیسی در  
اشهر معروف خود " ۱۹۸۴ " تصویر کشوری  
را منمکس می کند که زیر سلطه  
دیکتاتور توری مزورانه از پدیده های قرن  
بیستم است. بین ازمین، هر حکومتی  
مارک مخموس خود را داشت. حکومت  
استبدادی، حکومت استبدادی بود،  
حکومت دمکراسی، حکومت دمکراسی،  
در حکومت استبدادی حزب و مطبوعات و  
انتخابات و پارلمان وجود نداشت.  
این ها از مختصات حکومت دمکراسی  
سمرده می شد و جاشی که این جور چیزها  
بود طبعاً از سنت های استبدادی خبری  
نبود.

روزی که " مونشکیو " روح القوانین  
را می نوشت هرگز در ذهنش نمی گنجید  
که ممکن است شیادان سیاسی، دیکتاتور را با  
دمکراسی بیوند بر تن دو یک نوع حکومت  
" هرما فرود است " یا دو جنسیتی بوجود  
آورند، یعنی حکومتی با طوا هر دمکراسی  
و ما هیت استبدادی. حکومتی که حزب  
دارد، پارلمان دارد، انتخابات  
عمومی دارد، روزنامه دارد، انجمن  
دارد ولی همه این ها یک ظاهر است  
ریا کارانه ستر نیست. نقاسی است  
قریبینده که صورت گریه استبداد را  
مخفی می کند.

" آیه انبیا " " Deceit " "   
سرزمین خفلی جرج اروول در " ۱۹۸۴ "   
تصور مجسمی است از کشورهایی که به   
این بلای نرن دچار شده اند. در   
" آیه انبیا " ی اروول، هنراملی   
حکمرانان اینست که همه چیز را آرونده   
به مردم نشان دهند. برای این مقصود،   
آن ها وزارتخانه های دارند که کار   
وضع تعرفه های جدید برای کلمات   
قدیمی است. به اهتمام این وزارتخانه،   
مردم می آموزند که مثلاً " آنچه قلا "   
از کلمه " محبت " می فهمیدند یک   
مفهوم جنلی ارتجاعی بوده و معنی   
واقعی محبت، نفرت است. به همین   
جهت، بر در دیوار تهر، همه جا   
تا بلوهای آویخته اند که این شعار   
پیروزی آن ها به چشم می خورد:

" ملج یعنی جنگ، آزادی یعنی   
بردگی، توانایی در نادانی است "   
فانگیزی " اروول را ما مسروز   
راء ای المین در ایران می بینیم .   
دیکتاتور توری مزورانه آخوندها بزرگترین   
هنرش آرونده جلوه دادن حقایق یا به   
تعریف دیگر آموختن انبیا و آرونده   
بینی به مردم است.

## خبرها

در کربوداری که رژیم، نماینده  
راهبان کربلا را همچنان بر روی صحنه  
نگه داشته، بیایي گزارش می رسد که  
سپهیان اعزامی به جبهه ها، در نتیجه  
راه، با استفاده از کوچک ترین فرصت  
میگریزند.

گزارش عناصر ملی حاکمیت که با نرسده  
روز پیش، سمد ترا زبیبی ها که از  
رها ئیه عازم جبهه ها بودند، در راهبور  
آذربایجان، غفلت یا سداران را مغتصب  
شده، از کامیون ها پیاده شده،  
گریختند و به راه ئیه بازگشتند.

خبرگزاری جمهوری اسلامی اعلام کرد،  
جمهوری اسلامی و فرانسه تصمیم  
گرفته اند حداکثر تا یک ماه دیگر،  
مذاکرات خود را از سر بگیرند. به گفته  
مهدی نواب معاون وزارت اقتصاد که  
سرپرستی هیأت جمهوری اسلامی را بر  
عهده دارد، در هفته های آتی، دو  
طرف، مواضع مشترک خود را بر روی  
می کنند تا به راه حلی دست یابند.

دولت جمهوری اسلامی تعداد رده های  
کلیه فرآورده های نفتی مانند بنزین،  
روغن، نفت و نفت کار را کران کند.  
در حالیکه تورم اقتصادی در جمهوری  
اسلامی بیداد می کند و عوارض اجتماعي  
آن بصورت افزایش سرعت، فاحش سواد  
مقدر، اختلافات و ویرانی های  
خانوادگی جرائم اجتماعی بطور  
بی سابقه ای گسترش یافته، دولست  
موسوی با چ و خراج های راکده می  
بیانده های مختلف از مردم اخذ می کند،  
کافی ندانسته درمده است تا از طریق  
بالا بردن قیمت فرآورده های نفتی،  
بخشی از هزینه های جنگ بیرکشتار و  
ویرانگر را تأمین سازد.

یک اسلحه کمربی همراه داشت.  
در میان ۱۵ سنی عتیقه توقیف شده  
تعداد زیادی جام های طلا، گلسدان،  
سکه های بول و جواهرات به جسم می خورد  
که همگی متعلق به قرن ششم و هفتم  
قبل از میلاد یعنی حدود ۲۶۰۰ سال  
قبل است. با بررسی پلیس نیویورک  
اعلام کرد که این کالاها از انگلستان  
خریداری شده و تحت پوشش کالاهای دیگر  
وارد نیویورک شده است. سه تن قاچاقچی  
مذکور تصددا شدند برای جالب گیری از  
کنجکاوی ما موران کمربک آمریکا بپنگام  
ترخیص جعبه ها، آن ها را شبات  
برپا بپند. هویت کسی که در انگلستان  
این کالاها را فروخته است هنوز مشخص  
نیست، ولی مظلمان اموریان  
می گویند این اشیاء عتیقه نسیز در  
شمار سرمایه های ملی ایران است که  
بس از بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی  
بطور قاچاقی به خارج حمل و در بازارهای  
جهانی به معرض حراج گذاشته می شود.

هفته نامه " و. اس. د. ۹ ژانویه:  
دولت ترکیه با انتشار بخشنامه ای به  
وزارت اطلاعات و امنیت خود دستور  
داده است که هر چه زودتر با جمع آوری  
نوشته ها و جزوات و کتابهای کتبی که از  
سوی سفارتخانه یا عمال جمهوری  
اسلامی در ترکیه منتشر می شود،  
از انتشار روتکشیر آثار و علائم جمهوری  
اسلامی که در کشورهای همجوار به یاد  
تخم نفاق و دشمنی و خرابکاری مشغول  
به نندت جلوگیری بعمل آورند.

خبرگزاری فرانسه ۱۵ ژانویه: پلیس  
نیویورک روز گذشته گذشته سه تن را  
هنگام خارج کردن دو جعبه آتار عتیقه  
ایرانی به ارزش ۱۸/۵ میلیون دلار از  
یک انبار واقع در نیویورک دستگیر  
کرد. این دو جعبه از لندن بوسیله  
یک هواپیمای سوئیسار به نیویورک  
فرستاده شده بود. یکی از این سه  
تن عتیقه فروش ایرانی ساکن نیویورک  
بنام نجات الله سغاشی است که سه

نشانی:  
QYAM IRAN  
C/O G.B.  
17, bd RASPAIL  
75007 PARIS  
FRANCE

# ایران هرگز نخواهد مرد